

عسکری روایت شده است که هر چهل تایی آنها در کتاب "خلاصة البلدان" تالیف صفی الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی (تالیف در سال ۱۰۷۹ هجری) نقل شده‌اند و از آن جمله است نمونه‌های زیر:

- "ابوالقاسم دیلمی نقیب ری از حضرت امام علی النقی (ع) روایت کرده که از آن حضرت شنیدم که فرمود: قم قطعه‌ای است از بیت المقدس، و در زمان حضرت نوح (ع)، طوفان بدین مکان رسید و بایستاد، و لهذا به قم مسمی شد." (بحار الانوار ۶۰: ۲۱۳).

- "و حسین بن علی بن بابویه قمی، به اسانید صحیحه، از حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) روایت دارد که: حدیث کرد مرا پدرم امام محمد باقر، و او از پدرش امام زین العابدین، و او از جدش حضرت رسول الله (ص) که آن حضرت فرمود: شبی که به معراج می‌رفتم، نظرم بر بقعه‌ای از بقاع زمین افتاد، بسیار سبز و خرم، و خاک او از زعفران نیکوتر و از مشک خوشبوتر. پس در آن موضع پیروی را دیدم که به زانو نشسته بود و کلاه کشیشان بر سر داشت. پس جبرئیل را گفتم: این چه بقعه‌ای است؟ گفت: این بقعه‌ای است از بقاع ارض، که قم نام دارد و مسکن شیعه پسر عم تو علی است. و این پیر که به زانو نشسته شیطان است که می‌خواهد این طایفه را گمراه کند و به فسق و فجور کشاند. پس گفتم: یا جبرئیل، مرا نزدیک او ببر. و چون آورد، گفتم او را که: برخیز ای ملعون و برو با طایفه ملحد مشارکت در زنان و اموال نمای، که شیعیان پسر عم من این کارها نکنند." (بحار الانوار ۶۰: ۲۰۷ و علل الشرایع ۲: ۲۵۹).

- "وایضا حدیثی است از انس بن مالک، که روزی در خدمت حضرت رسول (ص) نشسته بودم. که حضرت امیرالمومنین (ع) در آمد. پس حضرت میان هر دو چشمش بوسه داد و فرمود یا علی، حقتعالی ولایت ترا بر مجموع آسمانها و زمین، عرضه فرمود. پس آسمان هفتم در قبول آن سبقت گرفت و حقتعالی او را به پاداش به عرش کرامت فرمود، و در زمین مدینه طیبه قبول کرد، و او را به وجود من مکرم فرمود، و قم قبول کرد و او را به وجود عرب کرامت فرمود و دری از درهای بهشت را بدان گشاده گردانید." (بحار الانوار ۲۰: ۱۲۱).

- "و ایضا حسن بن یوسف از خالد بن یزید و او از حضرت ناطق، جعفر بن محمد الصادق (ع) روایت کرده که فرمود که: حق سبحانه و تعالی از جمیع شهرها قم و تفلیس را برگزیده است." (اختصاص مفید: ۱۰۱).

- "و ایضا محمد بن الیسع از پدر خود و او از جدش و او از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون زنان بر زین‌ها در پشت اسبها سوار شوند، و از ایشان بوی خوش بمشام مردان رسد، همانا که آخرالزمان نزدیک شده است و در آن هنگام به قم و حوالی آن پناه برید که این هردو موضع در آن اثری نباشد." (بحار الانوار ۶۰: ۲۱۴).

ناگفته نماند که اخیرا دو امتیاز دیگر نیز به امتیازات گذشته قم اضافه شده، بدین ترتیب که حجة الاسلام رئیس جمهوری اسلامی ایران فرموده‌اند: "قم منبع لایزال فکر است" و حجة الاسلام و المسلمین رئیس مجلس شورای اسلامی ایران فرموده‌اند: "قم چنان معمور است که خیابانهای تهران دست کمی از آن ندارد".

مراد از علم قم، البته علم صادره از مکتب قم است، چه در بغداد عصر ثقة الاسلام کلینی باشد، چه در اصفهان عصر علامه مجلسی، چه در دارالعلم نجف، چه در دارالمؤمنین‌های مشهد و شیراز. علمی است که در مکتب آخوند مایه می‌گیرد، در مکتب آخوند تدریس می‌شود، و از مکتب آخوند به جمیع بلاد ارض تراوش می‌کند:

- "حضرت امام جعفر صادق فرمود که باید علمی را برگزینید که رضای خداوند در آن باشد. زیرا هر علمی مایه نجات نیست. و علم نافع که سبب نجات بشود، منحصر به توحید و امامت و علمی است که از حضرت رسول و ائمه اطهار به ما رسیده است. و آنچه نرسیده، تفکر در آنها خوب نیست. از سایر علوم نیز آنچه برای فهمیدن کلام اهل بیت رسالت لازم است (مانند زبان عربی و صرف و نحو و منطق)، باید خوانده شود و غیر آن یا لغو یا بی‌فایده و تضعیف عمر و یا اجداث شبهه در نفس است که بیشتر موجب کفر و ضلالت می‌شود." (علامه مجلسی، عین الحیوة).

فرهنگ آخوند، از همان آغاز، نظر خود را درباره علم و مفهومی که مکتب او برای او قائل بود، روشن کرد. علم بصورت عام، یعنی فقط علم دین،

و عالم بمفهوم علی الاطلاق یعنی فقط فقیه، اگر کسی ریاضی‌دان باشد یا جغرافیا یا تاریخ بداند، یا شیمی و فیزیک خوانده باشد، یا ادب و حکمت آموخته باشد، یا پزشکی باشد، چنین کسی فقط ریاضی‌دان، کیمیا‌دان، جغرافیادان، تاریخ‌دان، حکیم و ادیب است، اما عالم بمفهوم مطلق نیست. زیرا علم حقیقی را نیاموخته است. علمی که آموخته، یا تفننی و غیر ضروری است، یا بی‌ارزش، و یا اصولاً لغو و بی‌فایده و مایه تزیین عمر. علم واقعی یعنی انحصاراً آنچه در حدیث و فقه و اصول و تفسیر و کلام رجال و سنت و شریعت خلاصه می‌شود، و آنچه به صرف و نحو و منطق زبان عرب مربوط است. تعبیر سخن منسوب به پیغمبر نیز که "العلماء ورثة الانبیاء" این است که آخوندان وراثت پیامبرانند. چنانکه بر اساس همین تعبیر، "عالم" عنوان بزرگان روحانیت شده و اصطلاح "علما" هنوز هم در زبانهای غربی با مفهوم دانشمندان دنیای اسلامی بکار می‌رود.

از آغاز تا پایان عصر قاجار، مکتب آخوند بطور مداوم دشمن سرسخت و آشتی‌ناپذیر برای هر گونه تاسیس مراکز علمی و دانشگاهی نوع غربی در "ممالک محروسه" بود. در پنجاه سال گذشته نیز دانشگاه‌ها، مراکز تعلیم کفر و فساد غربی در امت اسلامی بشمار رفتند. وقتی که "حکومت الله" در ایران برقرار شد، این مراکز فساد و غربزدگی اصولاً تعطیل شدند، تا دوباره بصورت "اسلامی" اجازه گشایش یابند. البته با آن مفهومی از اسلام که برای "مکتب فیضیه" قابل قبول است.

هنر، کارگاه شیطان

دشمنی آشتی‌ناپذیر آخوند با موسیقی، از همان روز بنیانگذاری این مکتب آغاز شد، و تا بامروز ادامه دارد. در فرهنگ آخوند، موسیقی حرام است، بهمان دلیل که بسیار از انواع هنر نیز حرام است، و باین دلیل که غالب لذائذ بغیر از خوردن و جماع کردن موجب فساد و گمراهی هستند.

هنوز هم که هنوز است، متن صریحی از قرآن که جاکی از حرمت موسیقی باشد، ارائه نشده و بهمین جهت بحث در باره حرمت تا عدم حرمت آن، از همان قرون اولیه اسلامی ادامه یافته است. اشارات قرآن به خمر و میسر (سوره بقره آیه ۲۱۹، سوره مائده آیه های ۹۰ و ۹۱) اگر در قسمت خمر روشن است. در قسمت میسر ابهام دارد، و درباره مفهوم دقیق "فاجتنبوا قول الزور" نیز اختلاف نظرهای فراوان هست.

در هزار سال پیش، امام محمد غزالی، در کتاب معروف احیاءالعلوم خود صریحا نوشت که: "هیچ نص و قیاسی در اسلام بر تحریم سماع و صوت خوش نداریم". و هزار سال بعد از او، شریعتی در رساله "یاد و یادآوران" خود متذکر شد که: "دستگاه‌های تبلیغاتی شیعه فعلی که از توجیه و تفسیر منطقی و تحلیل تاریخی بسیاری از عقاید و احکام خاص شیعه عاجزن، در برابر این سؤال که چرا موسیقی که يك هنر عمیق و مؤثر است و می‌تواند بسیار مثبت هم باشد، در شیعه حرام شده است، از پاسخ در مانده‌اند. زیرا نه در قرآن و نه در سنت سندی در حرمت موسیقی نمی‌یابند. برخی برآیه "فاجتنبوا قول الزور" تکیه می‌کنند، و قول الزور را که به معنی حرف مفت است، دلیل حرمت موسیقی در قرآن گرفته‌اند و نمی‌دانند که موسیقی صوت است و نه قول."

در فاصله این دو، شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی (که آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار خود، از او به عنوان "فیلسوف بزرگ اشراقی که جمع بین فلسفه و ریاضیات نفسانیه کرده است و از علماء بزرگ روح به شمار می‌رود" یاد می‌کند، در "عوارف العارف" خود نوشت که: "سماع حرام نیست و رواست. خاصه اگر از آن قصد تلطیف دل و افزایش محبت داشته باشند". و در "محاضرات الادبیا" تصریح شد که "ابن راوندی فقیه گفت: فقها در روا بودن

موسیقی اختلاف کرده‌اند، اما من می‌گویم که شنیدن آن نه تنها منع شرعی ندارد، بلکه واجب هم هست."

با تمام اینها، فرضاً هم در قرآن نص صریحی در باره حرمت غنا و موسیقی وجود داشت، آیا چنین حرمتی ایجاب می‌کرد که در حدیثی معتبر توسط محدثی بزرگوار از زبان رسول اکرم گفته شود که: "هر مردی که در خانه‌اش طنبور بنوازند، به امر حق تعالی شیطانی بنام فقندر بر او نشیند و حیا را از او بگیرد، تا بجائیکه آن مرد دیوث گردد!" (متن حدیث در صفحه ۵۴۷). و از هم او نقل شود که: "هر کس يك دهم به خواننده‌ای بدهد، چنان است که هفتاد بار با مادر خود زنا کرده است!" (متن حدیث در صفحه ۵۴۶). و روایت شود که: "حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده که هر که آواز بخواند، بیاید در روز قیامت نوحه‌کنان مانند سگ!" (متن حدیث در صفحه ۵۴۶). و "حضرت امیرالمومنین فرمود که کبوتر در خوانندگی که می‌کند، نفرین می‌کند بر آنها که ساز می‌زنند و عود می‌نوازند!" و همین حضرت امیرالمومنین "شنید که مردی طنبور می‌زند. پس طنبورش را شکست و فرمود: وای بر تو! که طنبور وقتیکه بر روی آن می‌نوازی، می‌گوید: زود باشد که پشیمان شوی، ای زننده من - و این را دو بار می‌گوید- و پس می‌گوید زود باشد که به جهنم روی، این زننده من - و این را هم دو بار می‌گوید- " و از همه مهمتر، وحشت عظیمی است که يك مومن، با ارتکاب اشتباهی در دارالخلاء، برای حضرت امام جعفر صادق بوجود آورده است. علامه مجلسی رضوان الله مقامه، آنرا از حدیثی معتبر، از طریق مستقیمه ائمه اطهار، در بحار الانوار دریافت داشته و یکی دیگر از اعظم محدثان، عالم ربانی محمد شفیع، در مجمع المعارف و مخزن العوارف نیز با همین اهمیت از آن یاد کرده است:

"در حدیث موثق است که شخصی از حضرت صادق علیه‌السلام پرسید که من گاهی نشستن در دارالخلاء را طول میدهم برای شنیدن ساز و آواز همسایه‌ام. حضرت که این را شنید، چنان بوحشت افتاد که سؤال‌کننده پریشان و مضطرب شد. و آن حضرت فرمود: وای بر تو! وای بر تو! برخیز و غسل کن و نماز بگذار و توبه بکن! که بتحقیق اگر در آنحال در بیت‌الخلاء می‌مردی، خداوند تو را نمی‌آمرزید!" يك کشف بزرگ تاریخی و هنری نیز توسط اعظم

محدثان علیهم الرحمة و الرضوان، درباره اصل و منشاء آلات موسیقی صورت گرفته که ظاهراً هنوز به اطلاع استادان تاریخ هنر در دانشگاه‌های مختلف جهان نرسیده و در کتابهای تاریخ هنر نیز نقل نشده است: - "... و حضرت امیرالمومنین فرمود که چون حضرت آدم علیه‌السلام وفات کرد، ابلیس و قابیل از خوشحالی کنار همدیگر نشستند و آلات طرب نواختند و همه این آلاتی که مردم از آن لذت می‌برند از همانجا پیدا شده است." (متن حدیث در صفحه ۵۵۱).
با این همه آیا تصور می‌کنید سخافت این احادیث و روایات، از سخافت فتاوی و تفسیرهای پیامبرگونه و آیت‌الله مابانه زعمای عالیقدر سیاسی و روحانی جمهوری اسلامی کنونی کمتر باشد؟

- "موسیقی، روح عشق‌بازی و شهوترانی و خلاف عفت در انسان تولید می‌کند و شهامت و شجاعت و جوانمردی را می‌گیرد. زندگانی که در آن مجالس موسیقی باشد، پست و بی‌شرمانه است. موسیقی سبب می‌شود که مغز انسان وقتی چند وقت به آن گوش کرد، تبدیل به یک مغز غیرفعال و غیرجدی می‌شود و انسان را به یک موجود هزل و بیهوده می‌کشاند. موسیقی با تریاک فرق ندارد. موسیقی خیانت است به مملکت اسلامی. اگر بخواهید جمهوری اسلامی مستقل باشد، از این بعد باید موسیقی را از رادیو تلویزیون بکلی حذف کنید." (آیت‌الله خمینی، در سخنرانی ۳۱ تیر ۱۳۵۸ در قم)

- "غنا عبارت است از صوتی که از حنجره انسان در بیاید. و آن حرام است در سه صورت: صورت اول صوت خوبی است که زیر و بم داشته باشد. یعنی چهچه باشد. و صوت انسان قطع بخورد. خلاصه بصورت زیبایی باشد که چهچه داشته باشد. صورت دوم این است که صوت زیبایی در انسان ایجاد حزن یا نشاط بکند و حال عادی مستمع را از راه تولید یک سروری و فرحی و یا یک حالت غصه و تاثیری تغییر دهد. صورت سوم که عمده شرایط است این است که شنونده بگوید این صدا مال یک مجلس رقص است. مال یک مجلس دانش است. اگر یک صوت زیبایی از حنجره انسانی پیدا شد و دارای این شرایط باشد، آنرا اسلام غنا می‌نامد و حکم به حرمت آن کرده است. این صوتهایی که کشش دارد، خیلی عملی زشتی است از نظر اسلام، و بسیار بد است، بطوریکه امام صادق علیه‌السلام گاهی در بعضی از کلماتش می‌فرماید "الغناء عش النفاق"

(غنا لانه نفاق است). بوسیله این عمل، ملتها دلشان از هم جدا می‌شود و گاهی اثراتی دارد که ما درست ممکن است نفهمیم. فلذا امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید خانه‌ای که در آنجا این عمل صورت می‌گیرد و در آن عادت به ساز و نواز دارند به آن خانه وارد نشوید. زیرا که خدا از صاحبان آن خانه خوشش نمی‌آید (آیت‌الله مشکینی، سخنرانی در کانون توحید لیالی مبارک رمضان، ۱۱ مرداد، ۱۳۶۰)

و از همین مقوله است دشمنی آشتی‌ناپذیر فرهنگ آخوند با نقاشی و مجسمه، که در اثبات حرام بودن آن، تنها بر اساس يك جمله قرآن، يك دريا حديث احمقانه مضحك و سخي ف طبق معمول از قول رسول اکرم و امامان ساخته شده است. از این قبیل که "در حدیث معتبر است از حضرت رسول اکرم که جبرئیل گفت ما گروه ملائکه داخل خانه‌ای نمی‌شویم که در آن تصویر کشیده باشند، یا سگ باشد، یا ظرفی که در آن بول کنند" و: "در چندین حدیث معتبر است از حضرت امیرالمومنین، که فرمود حضرت رسول اکرم مرا به مدینه فرستاند که سگها را بکشم و تصویرها را محو کنم" و: "حضرت امام موسی کاظم فرمود اگر نادانسته صورتی کشیده باشی، پس باید چشمش را کور کنی!"

با توجه به حرمت اکید تصویر و صورت‌نگاری، به این سوال تازه که طبعاً در قرون گذشته و در عصر صفوی نمی‌توانست مطرح باشد، ولی از یکصد سال پیش قابل طرح است، باید از طرف فقها و مراجع عظام تقلید، اعلی‌الله مقامهم اجمعین، پاسخ داده شود که اگر تصویر حرام است، چرا عکس که عیناً حال تصویر را دارد، و حتی کاملتر و دقیقتر از آن هم هست، حرام نیست؟ و چرا انتشار این همه تصاویر رنگی و غیر رنگی، بزرگ و کوچک، از وجوه و شمائل مبارکه و ولی‌فقیه و آیت‌الله‌های عظام و حجج الاسلام و المسلمین و قضات عالی‌المرتب و پوسترها و پرچمها و شعارها، اشکال شرعی ندارد؟ اگر در این باره حدیثی از رسول اکرم یا یکی از ائمه اطهار در دست است، چرا ارائه نشده است؟ و اگر نیست، چرا تا کنون فتوائی در این مورد صدور نیافته است تا خدای نکرده مسئولیت شرعی تمام گناهانی که مومنین از

روی غفلت از این بابت مرتکب می‌شوند، به امامت امت، مدظله تعالی، و سایر مراجع عظام، اعلی الله مقامهم تعلق نگیرد؟

در احادیث معتبر مکتب فیضیه درباره سایر امور حرامی نیز که به انواع لهوها و لعبها مربوط می‌شود، تکالیف مومنین روشن شده است. زیرا خود مومنین می‌دانند که "از مستراح رفتن و مجامعت تا بقیه امور، چیزی وجود ندارد که در مورد آن احکام لایتنغیر الهی صادر نشده باشد".

و از زُمره این تکالیف است که :

- "حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که جائز نیست انگشتربازی و ریگبازی و گردوبازی و کبوتربازی و تخمبازی. و جایز نیست گُروبندی و مسابقه، مگر در شتردوانی و فیل‌دوانی و الاغ‌دوانی.

و حضرت رسول اکرم فرمود: که هر بازی که مومن بکند باطل است، مگر تیزاندازی و تعلیم اسب و با زن خود ملاحظه کردن.

و حضرت امیر المومنین فرمود: که چند چیز است که از اخلاق قوم لوط است: گلوله‌بازی و سنگریز‌بازی و خائیدن قنبران (سقز) در راهها".

برای اطلاع بیشتر، به قسمت احادیث این کتاب، و مخصوصا به بحار الانوار و حلیة المتقین علامه مجلسی، و برای محکم‌کاری بیشتر به توضیح المسائل آیت‌الله خمینی مراجعه فرمائید.

مقام والای زن!

در صفحات پیشین این کتاب، و در صفحات بعدی آن، شواهد بسیاری از فاصله حرف تا عمل، و ادعا تا واقعیت در فرهنگ ریا، ارائه شده است. ولی میان همه این شواهد، احتمالا کمتر موردی را می‌توان یافت که باندازه مورد مربوط به "مقام والای زن"، این هنر تدلیس و ریا در آن به اوج خود رسیده باشد.

سالهای سال است زعمای عالیقدر مکتب فیضیه و دستگاه‌های ارشاد اسلامی و "مطبوعات آزاد"شان، در هر فرصت از امتیازات اسلامی محیرالعقولی که به جامعه زنان امروز ایران اعطا شده است، و از مقام والای زن در اسلام و از اینکه زن در جوامع غربی عروسکی برای شهوترانی مردان

بیش نیست، و فقط در ایران اسلامی است که حیثیت انسانی خود را باز یافته است، سخن گفته‌اند. و نه تنها بزرگان ریشدار و بی‌ریش جمهوری اسلامی، بلکه بسیاری از خود همشیره‌های مومن نیز در این زمینه، داد سخن داده‌اند:

-نگاهی گذرا به ستمی که به عنوان آزادی به زنان ما رفت، و مدعیانی که داعیه پیش‌کسوتی جهت آزادی زن را داشتند، دلیلی است بر آنچه می‌خواستند بر سر این ملت بیاورند، یعنی ترویج طرز تفکرهای برخاسته از بطن صهیونیسم بین‌المللی، به بهانه اینکه عقده‌های سرکوفته را بایستی مانع گشت. همه اینها برای احتراز از همان چیزی که امروز در فریاد تکبیری که زن مسلمان رساتر از همیشه سر داده است، جلوه‌گر شده است. به فرموده امام امت امروز زنان در جمهوری اسلامی، همدوش مردان در تلاش سازندگی کشور خود هستند، و این است معنای آزادی زنان و آزادی مردان. خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار!" (از خطابه خانم ملوک بهشتی، دختر آیت‌الله بهشتی، در نماز جمعه تهران، ۱۷ دی ماه ۱۳۶۱).

اشکال این است که مثل همیشه، آخوند عمدا یا سهوا، مکتب اسلام را با مکتب آخوند عوضی می‌گیرد، و بهمین جهت "فریاد تکبیر زن مسلمان" را پشتوانه‌ای برای دفاع از مکتب خود قرار می‌دهد. ولی در کنار همین فریاد، تمام آثار مکتوب و غیرمکتوب هزار ساله فرهنگ آخوند، تمام گفته‌ها، تمام فتاوی و احکام، تمام احادیث، تمام مواضع کارگزاران این فرهنگ، فریاد می‌زند که در مکتب آخوند، هیچ وقت، به هیچ صورت، در هیچ شرائط، زن جز ضعیفه‌ای ناقص‌العقل و انسانی درجه دوم بشمار نیامده، و وظیفه‌ای مهمتر از این نداشته است که خواه بصورت زن عقدی، و خواه در مقام متعه یا کنیز، وسیله ارضاء غریزه جنسی مرد قرار گیرد. و احادیث و احکام غلاظ و شدادی نیز که درباره واجبات و مستحبات و مکروهات و محرّمات مربوط به زنان وضع شده، غالباً این هدف را داشته است که "ضعیفه" بصورتی اطمینان‌بخش و بی‌دغدغه، سرمایه "جماع" باقی بماند و بیش از آن اظهار وجود نکند. اگر از چند بانوی استثنائی قرآن و عالم اسلام، که مکتب آخوند وجود آنها را برای گرمی بازار خود لازم داشته صرف‌نظر شود، در تمام دیگر آثار این مکتب برداشتی جز این، در مورد زن و "مقام‌الای او" نخواهید یافت.

چنین برداشتی در همه روایات و احادیث محدثان اعظم و غیر اعظم این مکتب منعکس بوده است. و از همان زمان پیدایش این مکتب، در "کتب اربعه" بصورت احادیث منقول از رسول اکرم بچشم می‌خورد:

- درجه‌نم نگریم و بیشتر اهل آن را از زنان یافتیم.
- مجالست با اراذل و گفت و شنود با زنها دل را بمیراند.
- اگر زنان نبودند، خدا چنانکه شایسته پرستش اوست، پرستیده می‌شد.
- زن بصورت شیطان می‌آید و به صورت شیطان می‌رود.
- از زنان بد به خدا پناه برید و از نیکانشان نیز بپرهیزید.
- بدترین دشمن تو، همسر توست که همخوابه تو و مایملک توست.
- زنی که خود را معطر کند تا مردمان بوی عطرش را بشنوند، آن زن زناکار است.

- اگر زنی به شوهرش بگوید که از تو خیری ندیدم، تمام اعمال نیکش بی‌اثر می‌شود.

- فرزندان خود را شنا و تیراندازی آموزید، و زنان را نخریسی.
- زن از دنده‌ای خلق شده که راستی‌پذیر نیست. پس اگر با کجی او بسازی ساخته‌ای، و اگر خواهی به راستیش بازآوری او را می‌شکنی و چاره‌اش طلاق است. (نهج‌الفصاحه، مجموعه سخنان محمد، برگزیده از "کتب اربعه" و "صاحح سته")

بعنوان نمونه از اصالت این ادعا، که در کتب دکانداران فیضیه، زن به هیچ وجه مظهر عبودیت نیست و حیثیت انسانی خودش نیز ارزشی ندارد، به این حدیث "معتبر" که طبق معمول از امام جعفر صادق و از طریق او از رسول اکرم روایت شده است، توجه فرمائید:

- "حضرت امام جعفر صادق فرمود: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی از قبیله انصار مسافرت کرد و به همسرش سفارش کرد: از خانه بیرون مرو تا من برگردم. طولی نکشید که پدر آن زن بیمار شد. قاصدی فرستاد و از حضرت پیغمبر رخصت عیادت پدر خواست. فرمود: در خانه بنشین و اطاعت شوهر کن. تا آنکه حال پدر سنگین شد. زن باز پیغام فرستاد و اجازه خواست. و باز همان جواب را شنید. آخر پدر مرد. زن اجازه خواست در نماز

بر جنازه پدر حاضر شود. باز همان پاسخ آمد. پدر را به خاک سپردند و دختر قدم از خانه بیرون ننهاد. پیغمبر پیغام فرستاد: خدا بسپاس این فرمانبرداری تو از شوهر، تو و پدرت را آمرزد. (وسایل ایواب مقدمات النکاح، باب نود و یکم، نقل از کتاب ازدواج در اسلام، تالیف آیت‌الله مشکینی).

بدیهی است سازنده بزرگوار این حدیث موثق، نه به رسول اکرم ظلم فاحشی نسبت داده، نه از قول امام جعفر صادق جد بزرگوارش را در خدمت مکتب آخوند به کار گرفته، و نه به مقام والای زن و حیثیت انسانی او توهینی وارد آورده است!

ترساندن "ضعیفه" از عواقب اخروی عدم اطاعت، همیشه از موثرترین ابزار کار مکتب آخوند بوده، و در این زمینه آنقدر احادیث موثق نقل شده است که مجموع آنها به تنهایی از چندین برابر گنجایش کتاب حاضر تجاوز می‌کند. بعنوان نمونه، یکی از آنها را برایتان نقل می‌کنم که امتیاز خاص آن، روایت حدیث توسط آیت‌الله فقید دستغیب شیرازی، شهید محراب، از بزرگترین شخصیت‌های جمهوری اسلامی یعنی "جمهوری مقام والای زن" است:

- "روایت است از امیرالمومنین علیه‌السلام که فرمود: یکروز من و فاطمه زهرا (علیها‌السلام) وارد شدیم بر حبیب خدا محمد صلی الله علیه و آله و رسول‌الله (ص) را گریان دیدیم. فاطمه زهرا (ع) از پدرش علت گریه را سؤال کرد. حضرت فرمود متذکر شدم آنچه را که در لیلۃ‌المعراج از عذاب زنها نشانم دادند. حضرت زهرا (ع) به پدرش عرض کرد مگر راجع به عذاب زنها چه دیدید؟ خلاصه روایت شریفه آنکه حضرت فرمود: دیدم زنی را که به مویش آویزانش کرده‌اند درحالی‌که مغزش می‌جوشد. و دیدم زنی را که به زبانش آویزان شده و در حلقش حمیم جهنم می‌ریزند. و دیدم زنی را که دست و پایش را بسته و مارها بدان می‌پیچند. و دیدم زنی را که سرش خنزیر (خوک) و بدنش شکل الاغ است. حضرت زهرا منقلب شد و عرض کرد مگر چکار کرده‌اند که چنین می‌شوند؟ حضرت فرمود: اما آن زنی که به مویش آویزان کرده‌اند و مغزش می‌جوشد، زنی است که مویش را نامحرمان ببیند. (توضیح آیت‌الله دستغیب: جائیکه حرام است پیدا بودن موی زن، پس وای اگر برجستگی‌های محرک و شهوت خود را نپوشاند). و فرمود: اما زنی را که به زبانش آویزان

کرده بودند و در گلوی او از حمیم جهنم می‌ریختند، زنی است که به شوهرش جسارت کند و بی‌ادبی کند (تذکر آیت‌الله دستغیب: پس شما متوجه باشید هر کدام دختر دارید سفارش کنید زبانش را نگه دارد و الا اگر کلمه درشتی بگوید اینست عقوبتش!) و فرمود: اما آن که به پستانش آویزان کرده بودند، زنی است که بدون علت شوهرش را از همبستری خود مانع شود و بهانه بیاورد. و فرمود: اما آن زن که به پاهایش آویزان شده بود، زنی است که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود.

و نیز حضرت رسول اکرم(ص) فرمودند: زنی را دیدم که گوشت‌های بدنش را با مقراض می‌چیدند و مجبورش می‌کردند که بخورد. و این زنی است که برای بیرون رفتن از خانه آرایش کرده بود (تذکر آیت‌الله دستغیب: بی‌حیای بی‌شرم! معلوم نیست کجا می‌خواهد برود. لباسی را که برای شوهرش باید بپوشد، زینتی را که باید برای شوهرش بنماید، برای مردم می‌کند. غیرت کجا رفته است؟ حیثیت چه شده؟ مثل اینکه رگی بوده خشک شده است!).

و نیز حضرت (ص) فرمود: زنی را دیدم که سر تا پایش شکل سگ بود و آتشی از مقعدش داخل و از حلقش خارج می‌شد. این زن آواز مخوان بوده است. (کتاب معراج، فصل اول).

تصور می‌کنید این طرز فکر درباره "مقام والای زن" منحصر به دوره‌های گذشته مکتب ریا بوده است؟ خیر! در يك مکتب اصیل، ممکن است فروع تغییر کند، ولی اصول تغییر نمی‌کند. استدلال‌های فلسفی و الهی بزرگان مکتب نیز، چون غالباً از "الهامات غیبی" مایه می‌گیرند، امروز همانقدر محکم و ایرادناپذیر است که در گذشته بوده‌اند. و نمونه‌هایی از این استدلال‌ها را در همین عصر "مقام والای زن" در همین جمهوری روحانیت مبارز، از بزرگان همین روحانیت می‌توان شنید:

- "آیا شنیده شده که یکنفر زن در یکی از غزوات اسلامی شرکت کرده باشد؟ یا باین شهرهائی که حاکم می‌فرستادند، استاندار می‌فرستادند، يك نفر زن فرستاده باشند؟ یا يك سرلشکری را آیا شنیده‌اید زن قرار داده باشند؟ در حدود ۲۴,۰۰۰ قنات در یزد وجود دارد. آیا کلنگ کدامیک از این قنات‌ها را زن زده است؟ کدامیک از این ساختمانها را زن درست کرده؟ شنیده‌ام می‌گویند: همانطور

که زن می‌تواند ولیّ صغیرش بشود، پس می‌تواند رئیس جمهور هم بشود. نخست وزیر هم بشود. حالا این چه حسابی است؟ چون زن می‌تواند بچه را باز کند و پاکش کند و از کثافت برکنارش کند و پستان در دهانش بکند، پس می‌تواند رئیس جمهور هم بشود؟ نخست وزیر هم بشود؟ آمدید یکی از این زنهای شایسته و کامل را به مقام ریاست جمهوری یا نخست وزیری منصوبشان کردید. يك روز صبح می‌رویم و می‌بینیم که ریاست جمهوری تعطیل است. نخست وزیری تعطیل است. چرا؟ برای اینکه دیشب خانم زایمان فرموده‌اند! این برای ما ننگ و عار نیست؟" (آیت‌الله صدوقی، شهید محراب، نماینده مخصوص امام و امام جمعه یزد در مجلس خبرگان).

- "زن نمی‌تواند پستهای حکومت و قضاوت را اشغال کند، زیرا با مقتضای طبیعتش مخالف است و سهمیه‌اش در ارث نصف سهمیه مردان است و باید حجاب داشته باشد و مواضع زینتش را بپوشاند و در اموری که مربوط به تمتع بردن شوهر از اوست از شوهر اطاعت نماید. خداوند متعال برای تسهیل بر زن، جان و عرض و آبرویش را لازم‌الحمایه مرد قرار داده و ارفاق به او را در هر حال لازم شمرده است." (علامه طباطبائی، در کتاب تعدّد زوجات و مقام زن در اسلام، صفحه ۱۴).

- "در اصول کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام ضمن حدیثی روایت شده که فرمود: غیرت مخصوص مردان است. و لذا خداوند بیش از يك مرد را بر زن حرام فرمود، ولی به مرد چهار زن را اجازه داده است. و خداوند بزرگوارتر از آن است که به زن حمیت و غیرت دهد." تذکر علامه طباطبائی: از این روایت استفاده می‌شود که غیرت از اخلاق حمیده و ملکات فاضله است! (همان کتاب)

- "دقت در جریان مقاربت حیوانات، می‌رساند که نرها بر ماده‌ها تسلط دارند. گویا نر خود را مالک مادگی حیوان ماده و مسلط بر او می‌بیند. همینطور است جریانی که برای خواستگاری انسانها در آنها تحقق دارد. آنهم از طرف نرها شروع می‌شود. آن مراعاتی که نرها نسبت به ماده‌ها دارند، مربوط به شهوت و زیاد کردن لذت است. ولی تسلط و برتری مزبور مربوط به قوه مردی و اجراء اقتضای طبیعت است. اسلام هم همین معنی را در قانون خود مورد

نظر قرار داده است، که می‌فرماید: "مردان قیّم زن‌اند بدان جهت که خداوند بعضی از بندگان خود را بر برخی دیگر فضیلت داده است". و این قیومیت و برتری را بدانجا رسانده که بر زن واجب کرده در مقابل مرد متقاعد و مطیع باشد". (همان کتاب صفحات ۴۰ و ۴۱).

- "و اما در مورد منطقی بودن تعدد زوجات و مزایای انکار ناپذیر آن، دلایل بسیار زیاد است، که از آنهاست:

۱- زنهایی که بعد از زن اول در اجتماع اسلامی و سایر اجتماعات تزویج می‌شوند با رضا و رغبت آنها و آن زن اول است، و گرنه مردان آنها را از دنیای دیگری جلب نکرده‌اند. بنابراین طبع جنس زن با مسئله تعدد زوجات مخالفتی ندارد و دل‌هایشان جریحه‌دار نمی‌گردد!

۲- زنها وقتی سنشان به ۹ سال رسید، برای نکاح شایستگی پیدا می‌کنند ولی مردان نوعاً پیش از ۱۶ سالگی – همانطور که اسلام اعتبار کرده است- آماده نکاح نمی‌شوند.

۳- زنها نوعاً در سن ۵۰ سالگی از قدرت حمل می‌افتند، ولی در مردان چه بسا تا آخر عمر طبعی‌شان یعنی ۱۰۰ سال این قدرت باقی می‌ماند. بنابراین دوران صلاحیت مرد برای تولید که تقریباً ۸۰ سال است، دو برابر دوران صلاحیت زن که تقریباً ۴۰ سال است، می‌باشد. و این نتیجه بدست می‌آید که طبیعت و خلقت به مردان حق تجاوز از يك زن به بیشتر داده است و روی این حساب معنی ندارد که قوه تولید در جائی مهیا باشد و ما او را از تولید مثل ممنوع سازیم.

یکی از عنایات اسلام این است که در ناحیه اقتضانات لازم طبع، و ارضای خواهشهای حتمی نفس، محرومیتی ایجاد نشود، یعنی خواسته شهوت مردان انباشته نشود تا سر به منکرات بزند، ... و لازمه اسلام این است که در رفع حاجت شهوت تسریع شود. باقی ماندن انسان بر این حالت عذب بودن، از مهمترین خطرات است. شخص مسلمان، اگر چه يك زن هم داشته باشد باز آرامش دل دارد. زیرا خود را در کار قضاء شهوتش اگر روزی بر او سخت شد ممنوع نمی‌بیند و می‌تواند زن دیگری بگیرد". (همان کتاب صفحات ۴۷ تا ۵۳)

-قضاوت از مناصب انبیاء است. و برای غیر آن بزرگواران محتاج به دلیل است. و در این مورد روایات وارده ظاهر در حرمت تصدی قضاء برای زنان است، مانند خبر نبوی که بیهقی در "سنن" نقل نموده: "لایفاح قوم و ولیهم امراء" یعنی: رستگار نشوند مردمی که سرپرستی آنان را زن بعهده دارد. و حدیث نبوی دیگر که شیخ صدوق در کتاب "من لایحضره الفقیه" از حضرت رسول اکرم نقل نموده: "یا علی لیس علی المرآه جمعه -الی این قال- ولاتولی القضاء" یعنی: یا علی بر زن واجب نیست که در نماز جمعه شرکت کند. تا آنجا که فرمود- و متصدی امر قضاوت شود. و روایاتی که در باره ماموم (نمازگزار) آمده تصریح دارد که اگر نمازگزار زن باشد، برای آنکه امام را اطاله رکوع دعوت کند تا فرصت اقتدا باو را داشته باشد، ذکر و تسبیحی نگوید. بلکه به تضییق و دست بدست زدن برای جلب توجه امام اکتفا کند، زیرا که در غیر اینصورت ممکن است امام صوت آن زن را بشنود و مفتون وی گردد! بنابراین اسلام بطریق اولی زن را از تصدی قضاء که مشتمل بر مکالمه و در معرض مردان واقع شدن است، منع می‌نماید. و این ادله در کتاب فقه شیعه امامیه و توسط شیخ الطائفه در کتاب خلاف آورده شده است. و صاحب مفتاح الکرامه نیز آنها را در کتاب قضاء مفتاح الکرامه از مرحوم محقق بزرگوار اردبیلی نقل می‌کند (آیت‌الله محمدی گیلانی، حاکم شرع دادگاههای مرکزی اسلامی ۱۶ مهرماه ۱۳۶۱)

صیغه: فحشای اسلامی

از دیگر اصول بنیادی مکتب آخوند، صیغه یا به اصطلاح اصیل‌تر آن "متعه" است، که بگفته کاشف الغطاء: "از مهمترین برکات عالی اسلام بخصوص جهان تشیع است، هم منفعت دنیوی دارد و هم منفعت اخروی. کمترین زبانی هم، چه دنیوی و چه اخروی ندارد."

روشن نیست اگر در مورد فحشای غیراسلامی رایج در بلاد کفر، نظیر همین استدلال می‌شد که در مورد فحشای اسلامی در بلاد شیعه می‌شود، حافظان شرع مبین چه نظری ابراز می‌داشتند. و روشن نیست که غیر از خود آخوند، چه کسی می‌تواند در پایان قرن بیستم این امر را یک قانون ثابت وابدی

الهی بشمارد که زنی خودش را بنام شرع در معرض خرید و فروش بگذارد؟ این خرید و فروش را خیلی از زنان دیگر، با اختیار یا به اجبار، در خیلی از جاهای دیگر نیز می‌کنند. ولی لاقلاً بنام خدا و مذهب این کار را نمی‌کنند. حتی در خود جهان اسلام نیز، اکثریت غیر شیعه این کار را نمی‌کنند، هر چند که پیش از هزار سال است عمر بن خطاب خلیفه دوم، از همین بابت متعه از جانب روحانیت شیعه لعن و دشنام شنیده است.

البته صیغه شدن منافاتی با علوّ مقام زن در جامعه اسلامی که "ترجیح بند" تبلیغات ارشادی مکتب روحانیت مبارز است ندارد، ولی بی‌مناسبت نیست درباره مختصات بسیار انسانی آن، از فتاوی و احکام خود آیت‌الله خمینی، ولی فقیه یاری گرفته شود:

- "عقد غیر دائم آن است که مثلاً زن را به مدت يك ساعت یا یکروز یا یکماه یا یکسال یا بیشتر عقد نمایند، و زنی را که باین قسم عقد کنند متعه و صیغه می‌نامند. صیغه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است. زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود، حق خرجی ندارد. زنی که صیغه شده، حق هم خوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد. زنی که صیغه شده، اگر نداند که حق خرجی و هم خوابی ندارد، عقد او صحیح است و برای آنکه نمی‌دانسته حقی به شوهر پیدا نمی‌کند. اگر مرد مدت صیغه را ببخشد، چنانچه با زن نزدیکی کرده باشد، باید تمام پولی را که قرار گذاشته است باو بدهد و اگر نزدیکی نکرده فقط نصف آنرا بدهد". (توضیح المسائل احکام متعه یا صیغه)

علامه آل کاشف الغطاء صاحب نظر معروف اسلام در نجف اشرف نیز در همین باره می‌نویسد:

- "صیغه یکی از مهمترین برکات عالم اسلام بخصوص جهان تشیع است. صیغه هم منفعت دنیوی دارد و هم منفعت اخروی، و در مقابل هیچ زیان دنیوی و اخروی در آن نیست.

بخدا سوگند که اگر همه مسلمانان جهان دستورهای عالی این دین جاودانه را بکار می‌بستند، برکات زمین و آسمان بر آنها نازل می‌گشت و مسلمین عظمت و سربلندی گذشته خود را باز می‌یافتند، و یکی از این موارد همین صیغه کردن است. خیر الامه عبدالله بن عباس بروایت ابن اثیر در کتاب

"نهایه" و زمخشری در کتاب فائق می‌گویند که "صیغه رحمتی از ناحیه خداوند بر امت محمد است". ابن عباس در حقیقت این سخن را از يك سرچشمه صاف از معلم و استادش امیرمومنان علی گرفته است، و راستی هم که صیغه کردن نعمت و برکت بزرگی برای کافه مسلمانان است. مناسفانه امروز مسلمین این نعمت را بدست خود ناپود می‌کنند و از آثار و ثمرات گرانبهای آن محروم می‌مانند، و درباره آنهاست که خداوند در سوره بقره می‌فرماید: آیا چیز خوب را رها کرده و چیز بدی را در جایش می‌پذیرید؟"

جماع: ستون مکتب دین

مکتب فکر آخوند، قبل از هر چیز، يك مکتب بیماری جنسی است. در هیچ آئین دیگر جهان، و در هیچ فرقه دیگری از فرق اسلامی، این عقده "بیمارگونه" را در مورد امر "مجامعت" و "مقاربت" نمی‌توان یافت. در معتقدات اساطیری آشور، کلد، یونان و رم و سایر آئین های کهن، کم و بیش به امور جنسی توجه شده است. ولی در همه آنها، این موضوع گذشته از آنکه سهمی چنین زیاد و بیرون از تناسب ندارد، غالباً با روح ظرافت و جمال‌پرستی همراه است. در مکتب فکری آخوند، هیچ يك از این جنبه‌ها وجود ندارد. فقط جماع است، و جماع، و جماع!

اگر احادیث و احکامی را که به امر جماع اختصاص دارد، از مجموع کلی احکام و احادیث بردارید، ضربت هولناکی به این مجموعه زده‌اید. زیرا این احکام و احادیث منحصر به يك رشته بخصوص نیست، بلکه رشته‌های متعدد و متنوعی را در بر می‌گیرد. البته خود مجامعت مهمترین این فصول است: "احکام دخول بر زن" به تنهایی ۵۱ وجه را شامل می‌شود (به صفحه ۵۰۸ رجوع شود). و احکام دخول بر چهار پایان ۷ وجه دیگر را (به صفحه ۵۱۹ رجوع شود). و تازه این احکام غیر از شکایات مربوط به اندازه دقیق "دخول حشفه" و بیشتر یا کمتر بودن این دخول از مرز "خته‌گاه" است، که در این مورد اختصاصاً "توضیح المسائل" آیت‌الله خمینی راهنمای بسیار دقیقی است. همچنانکه جامع عباسی برای احکام "شبهه" در دخول، و شبهه در اینکه این دخول در جلو یا عقب صورت گرفته، و به حلال یا به حرام صورت گرفته، و

دخول به حرام قبل از دخول به حلال بوده یا بعد از آن، و در این دخول زن کمتر از نه سال داشته یا بیشتر از آن، و راه بول و حیضش یکی شده یا نشده، و سوره یاسین در موقع جماع خوانده شده یا نشده، و درست در وسط مجامعت کنیز به خریدار دیگری فروخته شده یا نشده، و آیا پدر و پسر به زنان خودشان دخول کرده‌اند یا آنها را یکدیگر عوضی گرفته‌اند، و آیا حیوانی که باو دخول شده حلال گوشت یا حرام گوشت بوده است، راهنمای بسیار جامعی است.

ولی چنانچه گفته شد، احادیث احکام "معتبره" فرهنگ آخوند، بهمین رشته محدود نمی‌شود. احادیث معتبره دیگری در احکام مربوط به تقویت قوه مجامعت وجود دارد که آنهم بنوبه خود رشته‌ای متعددی را در بر می‌گیرد: رشته ادعیه مجربّه، رشته نسخه‌ها و معجون‌ها، و رشته خاص دیگری که مثلاً از راه نعلین زرد به پا کردن و سرمه کشیدن و ریش را هفتاد بار از پائین به بالا شانه کردن و امور مختلفه دیگر عمل می‌کند. البته در تمام این موارد دستور "از مراجع مستقیمه ائمه طاهرین" به راوی حدیث می‌رسد، که در این زمینه بخصوص، توجه خاصی به خود رسول اکرم شده است.

رشته دیگری از احادیث معتبره، مربوط به انواع و تعداد جماع‌هایی است که باید در آن دنیا صورت بگیرد، و این موضوع حدیث‌هایی است که به حوریان بهشتی ارتباط دارد. تقریباً در هیچ يك از پادشاهای مومن در آن دنیا، حوری باکره، با لطافت در و لؤلؤ، فراموش نشده است. ولی دقت شده است که تعداد حوری کم نباشد، گاهی هفتاد حوری به يك مومن و عده داده شده است، گاهی چند هزار حوری، گاهی هم حدود ۲۴ میلیون.

و این نیز حدیثی است دست اول و "پرمشتری" درباره دسته خاصی از حوریان که در بهشت انتظار مومنین را دارند:

"محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و او از ابن ابی عمیر، و او از حسین بن عثمان، و او از ابی بصیر، و او از امام جعفر صادق علیه‌السلام، روایت کند که فرمود: همانا در بهشت نهری است که در دو طرف آن حوریانی از زمین روئیده‌اند، و چون مرد مومنی به یکی از آنها برخورد کند و از آن خوشش آید، آن را از جای برکند، و خدای عزوجل بجای آن، حوریه دیگری برویاند." (الروضه من الکافی جلد دوم: "ان خیرا نهر و الجنة")

یاد مولوی به خیر، که هفتصد سال پیش درباره این بزرگواران گفت:
چون حقیقت پیش او فرج و گلو است
کم بیان کن نزد او اسرار دوست!

مستضعف: ناقص العقل الهی

آیت‌الله‌های عظمی و غیرعظمی و حجة‌الاسلام‌های درجات مختلف، از آغاز استقرار رژیم الهی، از طبقه "مستضعف" بصورت طبقه محروم و استثمار شده‌ای که مورد مرحمت خاص خداوند است، نام برده‌اند. ولی شاید تعجب کنید اگر گفته شود که در معتبرترین کتب حدیث و فقه شیعه، آنهم از قول ائمه اطهار، بخصوص امام باقر و امام صادق، از مستضعف فقط بصورت فردی ناقص‌العقل، سبک مغز، و طفل صفت نام برده شده است، که نه مسلمان واقعی است و نه کافر واقعی. و عاقبتش بسته به لطف و کرم الهی است. این توصیف چه در کتب اربعه حدیث، چه در کتابهای مجلسی و چه در کتب متعدد دیگری آمده و حتی در کتاب معاد آیت‌الله دستغیب شهید محراب نیز که در دوران همین جمهوری اسلامی منتشر شده، تأیید شده است. در "اصول کافی" يك باب کامل بنام "باب المستضعف" به این تعاریف اختصاص یافته است، که سه حدیث از احادیث آن، بعنوان نمونه در اینجا نقل می‌شود:

- "علی بن ابراهیم، از محمد عیسی، و او از یونس، و او از زراره، رحمة الله علیه، نقل کند که از حضرت امام باقر علیه‌السلام درباره مستضعف سؤال کردم. فرمود: مستضعف مرد و زنی است که عقلش چون عقل کودکان است، و نه حیل‌های به کفر دارد و نه راهی به ایمان، و شعور او شعور طفل است". و: "زراره از آن حضرت حدیث کند که مستضعفان عقلشان چون کودکان است از مردان و زنان، و کارشان با خداست" و: "ایوب بن حر گوید: در خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودیم. شنیدیم که مردی به آن حضرت عرض کرد: قربانت، ما می‌ترسیم به واسطه گناهانمان به درجه مستضعفین تنزل کنیم. حضرت با نگرانی فرمود: نه خدا نکند که چنین شود. بخدا سوگند که هرگز خداوند با شما چنین نکند!"

و این نیز از زمره احکام صریح فقهی است که "سلطان‌المجتهدین" شیخ بهائی در جامع عباسی آورده است:

- "حرام است برای مومن نکاح با شرابخوار، یا سنی، یا مستضعف"
(باب یازدهم در نکاح واجب، و سنت و حرام).

شبکه وحشت

مکتب روحانیت مبارز، مکتبی است جامع و کامل که برای ده سال و صد سال و هزار سال ساخته نشده است. برای تمام مدتی ساخته شده است که از زمان ایجاد این مکتب تا ظهور امام عصر فاصله است. و در این باره آیت‌الله خمینی بطور روشن متذکر شده است که "ممکن است آن حضرت تا صد هزار سال دیگر هم مصلحت نبینند که تشریف بیاورند!"

در این فاصله کوتاه یا دراز، مکتب الهی روحانیت مبارز برای استحکام و انسجام خود احتیاجی به مومنین با انضباط دارد. زیرا هیچ مکتبی بدون انضباط برقرار نمی‌ماند. و لازمه انضباط نیز این است که هم پاداشی و هم کیفری در کار باشد، با توجه به این اصل که ترس از کیفر غالباً مؤثرتر از جاذبه پاداش است.

با این منطق روشن عقلی و نقلی، مکتب آخوند از اول وظیفه شرعی خود دانسته است که مومنین را در چنان شبکه‌ای از ترس و وحشت محصور کند که زهره شیر را آب می‌کند: سكرات موت، شب اول قبر، گرزهای آتشین نکیر و منکر، غرش رعدآسای ملك‌الموت، تازیانه‌های مشتعل، سیخهای گداخته ملائک عذاب، مطرقة و سندان برای شکستن استخوانها، آب جوشان برای پاره کردن روده‌ها، و ماری که از سر تا گردنش هفتاد سال راه است، و عقربی که سرش در آسمان هفتم و دمش در زمین هفتم(!) است و دهانش از مغرب تا مشرق، و عمله عذاب که نفسی چون زبانه آتش دارند، و خوراکی که از چرک و خون عورت زناکاران تهیه شده است، و لباسهایی از قطران سوزان، و چیزهایی دیگری که فهم معنی آنها برای مومن دشوار است ولی می‌داند که بهر حال چیزهای بسیار بدی هستند: سعیر، جحیم، هاویه، سقر، حطمه، ضریع، حنظل، حمیم، حربیش. اما گمان مبرید که چنین کیفری فقط به گناهان کبیره تعلق می‌گیرد. در مکتب روحانیت مبارز، گناه کبیره و صغیره وجود ندارد. فی‌المثل در کتاب معتبر مجمع‌المعارف و مخزن‌العوارف (عین دوم، در بیان

شداند مرگ و احوال قبر)، تصریح شده است که این عاقبتی که گفته شد "عاقبت آن بی‌سعادت است که در این دنیا ریش تراشید و شارب گذاشت، و از این راه خود را از شفاعت رسول خدا محروم کرد."

در عوض اگر مومن شارب نگذارد، و ریش را هم نتراشد، چیزهایی در انتظار اوست که در عمر خود بخواب هم ندیده است. و بد نیست وصف قسمتی از آنها را از بیان شهید عالیقدر محراب، "پیر شیراز، وضو ساخته از چشمه عشق" و عارف ربانی آیت‌الله دستغیب شیرازی رضوان الله علیه بشنوید:

"قصری است در بهشت مخصوص هر مومن از مروارید و یاقوت و زبرجد و سقف طلا، که هفتاد خانه دارد از یاقوت سرخ، و در هر غرفه هفتاد حجره از زمرد سبز، و در هر حجره هفتاد تخت است، و بر هر تختی هفتاد فرش، و بر فرشی يك حورالعین (که با حساب ریاضی جمعا ۲۴ میلیون حورالعین برای هر مومن می‌شود) و در هر حجره‌ای هفتاد خوان طعام، و هر خوانی هفتاد قسم طعام، که گوشت مرغ از آنچه میل داشته باشید در آن موجود است. و میوه از هر نوعی که خواسته باشید و خرما و انار نیز فراوان است." و چیزهای دیگری که در این مورد نیز مومن غالباً از معنی آنها سر در نمی‌آورد، ولی احساس می‌کند که چیزهای خوبی است: کافوریه، زنجبیلیه، سلسبیل، تسنیم. ضمناً هر شب هفته در خانه یکی از انبیاء مهمانی مفصلی دائر است که عموم مومنین در آن دعوت دارند، و در شب جمعه میزبان این ضیافت خود خداوند عالمین است. (شهید محراب آیت‌الله دستغیب در کتاب معاد).

بدیهی است مومن، که بحمدالله از نعمت عقل و تشخیص بحد و فور برخوردار است، با مقایسه این دو تابلو، ارجح می‌داند که ریش را نتراشد و از گذاشتن شارب هم صرف‌نظر کند، و این همان است که رضای خالق، بخصوص رضای روحانیت مبارز، در آن است و انضباط شرعی نیز از این راه حفظ می‌شود.^۱

۱ - یاد ناصر خسرو بخیر، که هزار سال پیش گفت:

پشت این مقلد کی شدی خم از رکوع
گر نه در جنت امید میوه طوباستی!
روی زی محراب کی کردی؟ اگر نه بهشت
بر امید نان و دیگ قلیه و حلواستی!

- و اما جهنم: در خبر است که عذاب گرسنگی را چنان به دوزخیان مسلط می‌کنند که بناچار شکمهای خود را زقوم پرسازند. پس از آن، تشنگی را چنان بر آنها چیره می‌کنند و حمیم را که آبی است در نهایت گرمی بر ایشان عرضه می‌سازند که بسیار از آن می‌آشامند، بقسمی گرم است که اندرون آنها را ریزه ریزه می‌کند، و مروی است که اگر قطره‌ای از آن بر کوههای دنیا بریزند، آنها را متلاشی می‌سازد. و زقوم در شکمهای تغار مانند آبی که بینهایت گرم شده باشد، می‌جوشد یا مثل روغن زیت که حرارت زیاد ببیند.

از حضرت باقر علیه‌السلام منقول است که درخت زقوم از قعر جهنم بیرون می‌آید و میوه و برگ و خار آن از آتش است و از سیر تلخ‌تر و از مردار گندیده‌تر و از آهن سخت‌تر است.

و از جمله طعامهای جهنم غسلین است، و در مجمع البحرین گوید که آنچه از شکم دوزخیان بیرون می‌آید، پس از خوردن زقوم همان دوباره خوراکشان می‌شود. و از آن جمله ضریع است، و مروی است که آن چیزی است شبیه خار، از حنظل تلخ‌تر و از لاشه بدبوتر و از آتش سوزنده‌تر است. و دیگر صدید است، و آن چرک و خونی است که از عورت زناکاران در جهنم خارج می‌شود. دیگر غسان است، و بعضی از مفسرین فرموده‌اند که آن چشمه‌ای در دوزخ است که سمهای حیوانات سمی در آن جاری است.

و لباسهای اهل جهنم از قطران است. و می‌پوشانند روهایشان را از آتش، و قطران چیزی است سیاه بدبو، که به شتر جربدار می‌ماند که او را با پوست می‌سوزانند، و نیز به آتش زود مشتعل می‌گردد. مروی است که اگر جامه‌ای از جامه‌های جهنم را بین آسمان و زمین دنیا آویزان سازند، تمام اهل زمین از بوی گند و حرارتش خواهند مرد.

گناهکاران که کبودی چشم و سیاهی روی، نشانه آنهاست، گاهی با موی سر و دفعه‌ای با پا به دوزخ کشانده می‌شوند. و زنانیکه غل‌ها در گردنهایشان است، با زنجیرها کشانیده می‌شوند در آب سوزان، سپس در آتش فروخته می‌شوند. مانند گله گوسفندان بریان شده که دندانها نمایان و لبها آویزان است.

بدست خزنه جهنم، گرزهای آهنین است که بر سر جهنمیان می‌کوبند، هر وقت که بخواهد از جهنم فرار کنند(!) و در وزن جهنم روایت است که اگر

جن و انس جمع شوند، يك مقمعه جهنم را نتوانند بلند کنند. و مروی است که دور چشم موکلین دوزخ مثل برق جهنده است. و نیشهای آنها مانند بلندیهایی کوهها است. آتش از دهان آنها خارج می‌شود. مابین دو کتف آنها یکسال راه است و می‌توانند به یکدست هفتاد نفر را بلند کرده و در آتش اندازند.

برای دوزخ هفت در است و هر عده‌ای از جهنمیان از دری که به آنها اختصاص دارد، وارد می‌شوند. اسامی هفت در جهنم چنانچه از حضرت امیر علیه‌السلام رسیده، بدین قرار است: جهنم، لظی، حطمه، سقر، جحیم، سعیر، هاویه. که هر کدام فوق آن دیگری می‌باشد. از ظاهر آیات شریفه معلوم می‌شود که آتش جهنم دارای ادراک و شعور است و به فرمایشات خداوند جواب می‌دهد. و نیز اهل عذاب را می‌شناسد و به آنها حمله می‌کند و جاذبه دارد و نعره می‌زند. و از حضرت صادق علیه‌السلام مروی است که در موقع عبور مومن از پل صراط، صدای آتش جهنم بلند می‌شود که ای مومن از من زود دور شو که نورت التهاب مرا خاموش می‌کند.

و از اوصاف جهنم این است که با اینکه اگر جن و انس را در آن جای دهند، هنوز جا دارد. مع الوصف جای هر يك از جهنمیان تنگ و در فشارند مانند میخی که در دیوار بکوبند، و بقسمی در فشارند که گویند وا اسفا و اوایلا! (آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین دستغیب، نقل از کتاب معاد).

و اما بهشت: گوشت مرغ از آنچه میل داشته باشید، در بهشت موجود است. و میوه از هر نوعی که خواسته باشید. و درخت خرما و انار نیز بسیار است!

و نیز در بهشت چشمه‌های متعددی است که هر يك را خاصیت و حلاوت بخصوصی است، به اسم مناسب آن نامیده می‌شود، مانند چشمه‌های کافوریه، زنجبیلیه، سلسبیل، تسنیم. و از همه مهمتر نهر کوثر است که از زیر عرش الهی جاری می‌شود، از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر، سنگریزه‌اش زبرجد و یاقوت و مرجان است و گیاهش زعفران، و خاکش خوشبوتر از مشک. و این نهر که از زیر عرش جاری می‌شود، در بهشت بصورت نهری است و در عرصه محشر در حوض عظیمی می‌ریزد.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که چون مومن به قصر خود در بهشت رود، بر سرش تاج کرامت نهند، و او را زینت کنند از دستبندهای طلا، و بپوشانند جامه‌های سبز از ابریشم، و هفتاد حله به رنگهای گوناگون، که به جواهرات بهشتی بافته شده باشند. و از حضرت صادق مروی است که خدا در هر روز جمعه به مومنین ملکی می‌فرستد در بهشت، با خلعت حله، پس مومن یکی از آنها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند.

و رسول خدا فرمود که غرفه‌های مومنین در بهشت از مروارید و یاقوت و زبرجد بنا شده و سقف آنها از طلا است و هر غرفه هزار در دارد! و پس از استقرار مومن در آن، هزار ملک مامور می‌شوند که برای تهنیت و مبارک باد بزیارت او بیایند، و از هر دری ملکی وارد می‌شود و بر او سلام می‌کند.

و مروی است که هر روزی در بهشت یکی از پیغمبران اولوالعزم پذیرائی دارد و آن روز را میهمان آن بزرگوار هستند و پنج‌شنبه‌ها مهمان خاتم‌الانبیاء(ص) می‌باشند و جمعه‌ها به مقام قرب حضرت احدیت جلّ و علی دعوت می‌شوند.

و اعظم نعمتهای جسمانی در بهشت حوریان هستند و علت آنکه بدین نام خوانده می‌شوند این است که حور بمعنی سفید اندام و عین بمعنی گشاد چشم است، یعنی سفیده چشم آنها در نهایت سفیدی و سیاهی آن در غایت سیاهی و صفا و طراوت است. و نقل است که حوریان مانند مروارید پوشیده در صدفند که دست غیر به آنها نرسیده است. از رسول خدا(ص) مروی است که در بهشت نوری پدیدار شود. بهشتیان گویند چه نوری است؟ گویند این روشنائی دندان حوری است که بر روی شوهرش خندیده است. و این حوریان بی‌سبب پدر و مادر آفریده شده‌اند و همیشه دوشیزه هستند، و عاشقان شوهران خود هستند، با ناز و کرشمه و شیرین سخنی، و همگی همسن که در سن ۱۶ سالگی باشند، چنانکه مردان بهشتی همگی به سن ۳۲ سالگی هستند. و مروی است که حوری که هفتاد حله پوشیده باشد، باز مغز ساق او در پس حله‌ها دیده می‌شود مانند رشته سفید از ورای یاقوت. و این زنها هرگز حائض نمی‌شوند و بر یکدیگر غیرت نمی‌ورزند.

و در روایت است که زنان مومنه که بهشتی باشند و در دنیا شوهر نکرده باشند، یا اینکه شوهرانشان در بهشت نباشند، با هر يك از اهل بهشت که مایل باشند ازدواج می‌کنند^۱، و اگر شوهرانشان در بهشت‌اند، بمیل خود با او ازدواج خواهند کرد و اگر در دنیا شوهران متعدد کرده‌اند با آخری آنها ازدواج می‌کنند.

و از روایات کثیره اینطور مستفاد می‌شود که هر که و هر چه در بهشت است حتی لباس و فرش و ظرف تماما نورافشانی می‌کنند.

و حضرت داود پیغمبر که در دنیا کسی طاقت شنیدن آوازش را نداشت، و حیوانات متضاده در موقع خواندنش اطرافش جمع می‌شدند و مدهوش می‌افتادند و همچنین خلق هنگام خواندنش عده‌ای می‌افتادند و بعضی هلاک می‌شدند. همین داود پیغمبر علیه‌السلام طبق روایتی که از حضرت امیرالمومنین آمده، در بهشت برای بهشتیان خواهد خواند و البته بهشتیان هم طاقت خواهند داشت.

و در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که بهترین نغمه‌های بهشت آن است که حوریان برای شوهران خود خوانندگی می‌کنند بصدائی نیکو، اما نه به روش مضممار موسیقی.

و نیز مروی است از حضرت صادق علیه‌السلام، که فرمود در بهشت درختی است که خداوند امر می‌فرماید بادهای بهشت را که بوزند، پس از آن درخت آوازه‌ها ظاهر می‌شود که خلاق هرگز به آن خوبی سازی و نغمه‌ای نشینده باشند. (آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین دستغیب، نقل از کتاب معاد)

البته این شبکه ترس و وحشت، فقط از هول شب اول قبر و نکیر و منکر و ملائک عذاب و گرزهای آتشین آنها مایه نمی‌گیرد، بلکه لازم است زندگی روزمره آنها را نیز فرا گیرد تا محکم‌کاری رعایت شده باشد. این وظیفه را در این دنیا، طایفه اجنه، شیاطین، بختک، آل، و سایر ابواب جمع آنها انجام می‌دهند.

در این مورد، مکتب روحانیت مبارز، از اشاره قرآن به طایفه جن استفاده لازم کرده است، یعنی این موجود نامرئی را موجودی کرده است که آدمیزاد شب و روز در خطر آزار و بدذاتی او است، و اگر طُرُق لازم را برای

۱ - آیت‌الله روشن نغمه‌انده که تکلیف این بانوان عقیف با دادگاه‌های شرع اسلامی چه می‌شود؟

دفع شر او نداند، پناه بخدا از بلاهائی که ممکن است به سرش بیاید! بدیهی است که این طرق، مثل همه طرق دیگر، از مجرای دعاگویان شرع مبین می‌گذرد.

- "از حضرت امام جعفر صادق روایت است که شخصی شکایت کرد به آن حضرت که جنیان خانه و عیال مرا آزار می‌کنند. فرمود ارتفاع خانهات را هفت ذرع کن و کبوتر در اطراف آن جا بده و هر صبح و شام این دعا را بخوان"، "فرمود که هر که تنها در خانه بخوابد جن او را بگیرد و دیوانه‌اش کند و فرمود که اگر بخواید در بیرون خانه دچار اجنه نشوید، تحتك الحنك ببندید." (متن حدیثها در صفحه ۵۳۴).

البته فقط محدثان بزرگ گذشته نیستند که در نقل مسائل مربوط به اجنه، مومنین را ارشاد فرموده‌اند. این ارشاد توسط فضلالی بزرگ روحانیت مبارز در عصر حاضر نیز انجام می‌گیرد، که نمونه‌ای از آنها در دو بحث فاضلانه ذیل توسط دو تن از اعظام مقامات جمهوری اسلامی است:

- بر اساس يك اشتباه، که ریشه آن اشتباه هم افکاری است که در ایران قبل از اسلام وجود داشته است، معمولاً جن و ملك را در ردیف یکدیگر قرار می‌دهیم، یعنی يك تیبی هستند نزدیک به یکدیگر. در صورتیکه جنی که در قرآن آمده، موجودی است در ردیف انسان، و در خصلت‌هایش شبیه‌ترین موجودات به انسان است. یعنی تولد دارد، مرگ و حیات دارد، نسل دارد، مرد و زن دارد. جن برخلاف انسان که ماده اولیه‌اش خاک است و از گل آفریده شده است، موجودی است که ریشه‌اش آتش است و از آن آفریده شده و به این لحاظ تفاوت‌هایی با انسان دارد. مثلاً با توجه به اینکه در قوم جن مومن و کافر هم هست، اما مراتب کمال ایمانی آنها به انسان نمی‌رسد و هیچگاه پیامبری از جن برنخاسته است،^۱ و در این جهت پیامبران بشری راهنما و هادی اینان نیز هستند. از جمله تفاوت‌های دیگر جن و انس اینکه جن دارای سرعت حرکت است، بگونه‌ای که می‌تواند الان اینجا باشد و در لحظه بعدی در دورترین نقاط. اما درباره اینکه جن چون آتش آفریده شده که جسم است، چرا جسم نیست؟

۱- در قرآن، سوره انعام، آیه ۱۳۰ آمده است: "یا معشر الجن والانس، الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی؟" (ای گروه جن و انس، آیا ما برای شما رسولانی از خودتان نفرستادیم که آیات ما را بر شما بخوانند؟) و معلوم نیست که این متن صریح قرآنی را با فتوای آیت‌الله شهید چگونه می‌توان چگونه می‌توان تطبیق داد؟

امروز علما رسیده‌اند باینکه ما یکتوع جسم نداریم که جسم سه بعدی باشد، بلکه امکان دارد اجسامی با ابعادی بیشتر یا کمتر وجود داشته باشند که برای ما بدلیل اینکه سه بعدی هستیم، قابل رویت نیست، از قبیل موجودات در کرات دیگر و در کرات آتشین!

بنابراین موجود جسم نامحسوس داریم، و این از نظر علمی امری است مسلم! و روایات هم در این زمینه داریم، و آن در سایه جسم برزخی، يك حقیقت است... البته در يك شرائط خاصی افرادی، از قبیل آنانکه اهل ریاضت هستند، امکان دارد بتوانند آن جسم برزخی خویش را ببینند.

شاهدی دیگر بر اینکه اجسامی غیر قابل رویت وجود دارد، نقل مطلبی است از امام امیرالمومنین علیه‌السلام. امام وقتی به وادی‌السلام نجف رفتند، خواستند قدری بنشینند. رفتند فرشی بیاورند، امام گفت: نه همین جا روی زمین می‌نشینم. سپس فرمود شما چه می‌دانید، الان اینجا غلغه است. غلغه اجنه است. شما خیال کردید چیزی نیست؟ (آیت‌الله مرتضی مطهری، از سلسله سخنرانیهای خطابه و منبر).

-اجنه، از نظر تکوینی از ما بسیار دور می‌باشند. ولی از نظر برنامه و دین و آئین از همه به ما نزدیکتر هستند و در برنامه‌های آسمانی و فروع دین و کتاب آسمانی و رسالت با ما شریکند و پیامبر هم برای ما است و هم برای اجنه... جن موجودی است که بسیار هم زیاد می‌باشند و تعدادشان از ما هم بیشتر است و در میان ما و در این جهان زندگی می‌کنند. آنها به خدای یگانه و قرآن و رسالت و معاد و روز جزا اعتقاد دارند و با ما هم‌کیش و هم‌کتاب و هم‌مذهب می‌باشند و در روز قیامت در سؤال و جواب و حساب و کتاب و بهشت و جهنم، با ما شریکند.

کسانی که به قرآن اعتقاد ندارند، در گذشته به اجنه هم اعتقاد نداشته‌اند، خاصه کمونیست‌ها که می‌گفتند فقط هر چیز که قابل دیدن باشند وجود دارد. اما اینها اخیراً متوجه شده‌اند که اجنه موجود است و مورد قبولشان قرار گرفته(!). بهرحال وجود جن از نظر تجربه ثابت شده است و قابل انکار نیست و از نظر مذهب هم مسلم می‌باشد. (آیت‌الله مشکینی در خطبه نماز جمعه قم ۳۰ مهر ۱۳۶۱).

در این شبکه وحشت، مکتب آخوند تکیه خاصی بر "دغدغه دائمی گناه" در نزد مومن دارد. تمام احادیث و روایات و هشدارها، به او تلقین می‌کند که در هر صورت آدمی است گناهکار، و اگر تعیین سرنویشت او در آن دنیا فقط با سنجش خوب و بد اعمال خودش باشد، تردیدی نیست که مستحق جهنم خواهد بود، مگر آنکه وساطت یا شفاعت اهل بیت بدادش برسد. هر مومن شیعه، علی الاصول، "عبد الفقیر المذنب" است و غیر از این نمی‌تواند باشد. زیرا خدا، خدائی است که دائماً در حال غضب است و برای اشد مجازات او دنبال بهانه می‌گردد.

البته ممکن است مومن ساده‌دل واقعا تمام کوشش خود را در پیروی از احکام دین، و در احتراز از معاصی کبیره و صغیره بکار برد، و آزارش هم به هیچ کس نرسد، ولی از دیدگاه مکتب آخوند، باز هم چنین شخصی از بابت قصورهائی که کرده است و خودش هم نمی‌داند، گناهکار است، و باید چیزی در روز جزا بدادش برسد. استثناء در این قانون کلی فقط ذوات عظام و علمای اعلامند که عالم ربانی و کلیددار اسرارند، و برای بقیه استثنائی وجود ندارد. بدین جهت است که صلاح مومن در عالم نگرانی دائم، این است که هر چه بیشتر از راه نذر، و کمک به سادات و به متولی امامزاده، اکرام به قاری و زیاتنامه‌خوان و ملا، زیارت کربلا یا امام رضا، و پرداختهای جزئی و کلی دیگر، لطف یکی از ائمه را بخود جلب کند، و البته در عالم گرفتاری فقط فکر خودش و کسان خودش باشد، و بدیگران کار نداشته باشد.

قانون "مکتب"، بقدری قاطع و شامل است که نه تنها مومنین شیعه، بلکه حیوانات زبان‌بسته را نیز که احتمالا نامی از مقامات عالی اجتهاد نشنیده‌اند دربرمی‌گیرد:

- "حضرت امام حسین فرمود که هر پرنده‌ای و چهارپائی بیانی دارد، چنانکه اردک می‌گوید: خداوندا، من گناهکار را ببخش و بیامرز! و سبزه قبا می‌گوید: خدایا مرا آزاد کن از آتش جهنم! و سگ می‌گوید: بس است معصیت بدرگاه خدا! بزغاله می‌گوید: خدایا مرگ چه زود به من رسید، درحالیکه گناهم بسیار سنگین است!" (علامه مجلسی در بحار الانوار و حلیة المتقین، متن حدیث در صفحه ۵۵۴).

واقعا هم گناه بزغاله زبان بسته که محدث بزرگوار، دیواری کوتاهتر از دیوار او گیر نیاورده، خیلی سنگین است!

در باره آخر الزمان

شبكة وحشت يك شعبه بزرگ دیگر دارد، که اتفاقا هنرمندی مکتب روحانیت مبارز در این رشته بخصوص به اوج خود می‌رسد و آن ماجرای آخر الزمان و علائم ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه است. برای سناریونویسان و کارگردانان فیلمهای وحشتناک، سناریوی تنظیم شده مکتب روحانیت مبارز، در این زمینه می‌تواند از کاملترین سناریوهای نوع خود در تمام تاریخ هنرهای دراماتیک بشمار آید. زیرا در طرح و تکمیل این سناریو، نه تنها صدها و شاید هزاران راوی و محدث بزرگوار بذل مساعی کرده‌اند. بلکه احتمالا از "الهامات غیبی" نیز کمک گرفته‌اند. در نتیجه مجموعه عظیمی از احادیث و روایات بدست این بزرگواران در این زمینه فراهم آمده است، که اگر هم از نظر خدا، از نظر پیغمبر او، از نظر امامان، و از نظر امام عصر، در حد اعلی کفرآمیز زشت موهن و احمقانه باشد، از دیدگاه يك سناریوی ترس و وحشت، شاهکار فن بشمار می‌رود.

متأسفانه در اینجا امکان نقل تمام این سناریو، ولو بطور خیلی خلاصه شده نیست. اگر علاقمند به شناختن آن هستید، قبل از هر منبع دیگر به جلد سیزدهم بحار الانوار، اثر علامه محمد باقر مجلسی، اعظم المحدثین، که در آن در حدود یکهزار صفحه به همین موضوع اختصاص یافته است، مراجعه فرمائید. در اینجا فقط نمونه‌های کوتاهی از آن برای خوانندگانی که ممکن است سعادت دسترسی به بحار الانوار را نداشته باشند، نقل می‌شود. ولی پیش از نقل آنها چند توضیح کلی ضروری است:

۱- اگر ببینید که در احادیث مربوطه جزئیات اموری که باید واقع شود، و نقش هر يك از متصدیان این وقایع، و عاقبت کار آنها، دقیقاً مشخص شده است، از خود سؤال نکنید که اگر همه این وقایع باید الزما اتفاق بیفتد و افراد و جماعتی معین نیز باید الزما وظائف خودشان را انجام دهند، در اینصورت فی‌المثل گناه دجال علیه‌اللعنه و ابی‌سفیان و اصبه برصی و سفیانی و یمانی

بدسگال و مردمی که موظفند "علینه در شوارع عام با یکدیگر زنا کنند" چیست، که همه مامور بوده‌اند و معذور! و بدانید که چنین سوالات در مکتب روحانیت مبارز، یا نشان دشمنی آشکار با اولاد پیغمبر، یا اثر سفاهت و بی‌خردی است. اگر تردیدی در آن باره دارید، به فتوای آیت‌الله خمینی (که در صفحه ۷۹ کتاب کشف الاسرار آمده است) مراجعه نمایید.

۲- اگر ببینید که وقایع سناریو منحصر در منطقه جغرافیائی آشنا و مورد علاقه روحانیت مبارز می‌گذرند و با وجود آنکه هم دنیای اسلام و هم نواحی کفر بسیار وسیعند، تمام عجائب و غرائب ظهور امام عصر، به مکه و مدینه و کوفه و کربلا و بصره و یمن و شام و قسطنطنیه و خراسان محدود می‌مانند، باز هم سوال بیجا از خود مکنید، تازه متوجه باشید که یکبار هم از فرار بنی‌امیه در آخرالزمان به بلاد فرنگ یاد شده است.

۳- اگر ببینید که در اواخر سناریو صحنه‌ها، مغشوش است و مثلاً بعد از ظهور و وفات حضرت امام عصر، حضرت رسول و حضرت علی و حضرت حسین، مجدداً چندین بار زنده می‌شوند و حکومت می‌کنند و باز هم وفات می‌کنند، و باز زنده می‌شوند باز وفات می‌کنند، این بار نیز سوال بی‌مورد از خود مکنید.

* * *

پس از توضیحات لازم، برای اطلاع دقیق بر آنچه در آخرالزمان خواهد گذشت، به مطالب نقل شده در صفحات ۴۴۹ تا ۴۶۴ مراجعه فرمائید.

با مطالعه دقیق اخبار آخرالزمان، با کمال تعجب به یک موضوع غیر منتظره پی خواهید برد، و آن اینست که علیرغم ظهور حضرت امام زمان و انجام همه وظائفی که بعهده ایشان است، باز پس از ظهور و وفات آن حضرت، کماکان مفسدین مشغول فساد، و منافقین مشغول نفاق هستند. و با وجود همه انتظاراتی که مومنین از زمان غیبت کبری ببعد داشته‌اند، هیچ اثر محسوسی از استقرار عدل جهانی بچشم نمی‌خورد:

"... و پس از وفات آن حضرت، به روایت جابر رحمة الله علیه از حضرت امام باقر علیه‌السلام، هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال. پس از آن حضرت امام حسین علیه‌السلام، شهید کربلا، باتفاق دوازده

امام (که بدین ترتیب با خود حضرت حسین سیزده امام می‌شوند) و دوازده صدیق (بتذکر علامه مجلسی در بحار الانوار، روایتی هم هست که "باتفاق ۷۵,۰۰۰ صدیق" و البته تفاوت جزئی است) بیرون آید. و به روایتی نیز که ثقة الاسلام کلینی از امام صادق آورده است، خروج کند با هفتاد و دو نفر از اصحابش که کلام خود هائی مطلا بر سر داشته باشند که هر خود دو رو داشته باشد، و به مردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است. و بعد از او امیر المومنین علیه السلام بیرون آید، و یکماه بعد از آن سید اکبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به همه مومنین از مهاجر و انصار و شهداء جنگهای بدر و احد. و چون رسول خدا را نظر بر مظلوم کربلا افتد، چنان بگرید که آسمانها و زمینها نیز، هایهای گریه کنند. پس رسول خدا و اهل بیت او راضی نشوند مگر آنکه کشتندگان ظالمان اهل بیت در آنروز هفتاد مرتبه کشته شوند. پس حضرت امیر المومنین، حضرت حسین را بفرستد به مشرق و مغرب، تا جمیع دشمنان خدا را بکشد و بتها را بسوزاند و کل بلاد هند را فتح کند (علامه مجلسی و سایر علمای عظام اعلی الله مقامهم احتمالا فراموش کرده‌اند که قبلا همه دشمنان خدا توسط حضرت امام عصر کشته شده بودند و همه بتها بدست ایشان سوزانده شده بودند و کل بلاد هند نیز با سایر بلاد کفر به زیر پرچم اسلام در آمده بودند) حضرت یوشع و دانیال زنده شوند، و حضرت امیر المومنین ایشان را با لشکری به بصره فرستد که دشمنان را بکشند" (ایضا).

"... و در حدیث است که حضرت حسین فرمود: چون در آخر الزمان باز گردم، پس شمشیر جدم رسول خدا را که پدرم به من سپارد بردارم و هر که را دشمن خدا باشد خونسش را بریزم و بسوزانم تا به زمین هند برسم و جمیع بلاد آنرا فتح کنم. پس به بصره روم و هر که را در مقام مقابله بر آید بکشم. و به بلاد روم لشکر کشم و آنجا را فتح کنم. پس هر حیوان حرام گوشت را که در دنیا باشد بکشم! و یهود و نصارا و سایر ملل را مخیر گردانم میان اسلام و شمشیر، و هر که اسلام را نخواهد خونسش را بریزم و کاری کنم که هیچ مردی از شیعیان نماند مگر آنکه خداوند ملائکه‌ای را به سوی او بفرستد تا زنان و منزلش را در بهشت به بنمایانند (این مسئله کماکان حل نشده است که چون همه این کارها در زمان حضرت قائم انجام گرفته است، دیگر کدام کافر و یهود و نصارا و بلاد فتح

نشده باقی مانده‌اند تا دوباره به کشتار آنها اقدام شود؟ شاید تنها کار تازه‌ای که انجام می‌گیرد ارائه حرمسرای بهشتی مومنان توسط ملانکه باشد).

و حضرت حسین در طلب خون خود و اصحاب خود آنقدر بکشدف که مردم بگویند اگر این کس ذریه پیغمبران بود اینقدر آدم نمی‌کشت! ولی قبلا حضرت قائم به منبر رفته و با دیدگان اشک آلوده لنگه کفش خون‌آلود علی اکبر را بمردم نشان داده و فرموده بود: اگر تمام مردم زمین کشته شوند تقاص این لنگه کفش نخواهد بود. (به تاریخچه دیوان بلخ مراجعه شود).

- "... و آن حضرت آنقدر پادشاهی کند که موهای ابرویش به چشم مبارکش افتد(البته این نوعی پادشاهی است که با فتوای ولایت فقیه که "سلطنت مظهر کفر است" منافات ندارد).

و بعد از آن نوبت سلطنت امیرالمومنین علیه‌السلام برسد(ایضا)، و آن حضرت ۴۰,۰۰۰ سال پادشاهی کند، و در زمان او از هر شیعه هزار پسر به هم رسد، در هر سالی یک پسر و دو باغ سبز.

و یکبار دیگر نیز باتفاق حضرت امام حسین رجعت فرماید، تا از معاویه و تبعه او انتقام بکشد (توضیح آنکه این معاویه ملعون و اتباع او، قبلا در زمان خروج حضرت قائم به بلاد فرنگ پناهنده شده بودند و خاج بسته بودند و با اولتیماتوم امام اهل فرنگ آنها را پس داده بودند و در همان سرحد اسلام و کفر بفرمان حضرت قائم همه را گردن زده بودند)، و دنیا منقضی نشود تا آنکه رسول خدا و امیرالمومنین بار دیگر بدنیا برگردند و در نجف یکدیگر را ملاقات فرمایند و در آنجا مسجدی برپا کنند که ۱۲,۰۰۰ در داشته باشد. مرحوم شیخ صدوق ابن بابویه متذکر شده‌اند که آل محمد در آخرالزمان عایشه را نیز زنده کنند تا بر او حد بزنند و آنگاه دوباره بمیرانند".

تذکر خاص علامه مجلسی رحمة الله علیه: همه اینها که گفته شد به اسانید بسیار معتبر از حضرت امام صادق و سایر ائمه اطهار به این حقیر رسیده است.

احکام تغییر ناپذیر الهی

در طول قرون، فقهای شیعه احکام حقوقی و جزائی معینی را بعنوان احکام قطعی الهی و شرعی جهان تشیع عرضه کرده‌اند که استناد همه آنها به احادیثی است که از رسول اکرم و ائمه روایت شده‌اند.

در طول همین قرون، بخصوص از عصر صفوی ببعد که محاکم شرع از پشتوانه قدرت حکومت مرکزی برای اجرای احکام و فتاوی خود برخوردار شدند، هیچوقت کسی اجازه نیافت که ابراز تردید یا حتی جرأت طرح سئوالی در باره حدود اعتبار و مشروعیت این فتاوی و احکام بکند، زیرا هر گونه شبهه و تردیدی در این مورد حکم دشمنی با شرع مبین و در صورت سنگینی شبهه، حکم محاربه با خدا را داشت. بهمین دلیل در تمام دوران صفویه و در قسمت اعظم از دوران قاجار، این محاکم و مراجع بیدریغ دستور تکفیر و قتل و حد و تعذیر و تبعید صادر کردند، و اگر هم شرایط زمان اجازه صدور احکام قصاص یا رجم را بدانان نمی‌داده است، منتظر ماندند تا این محظور نیز در دوران "اولین حکومت الله در روی زمین" برطرف شود.

با این همه، همان اشکالی که همواره در مورد اصل احادیث وجود داشته است، در مورد فتاوی و احکامی نیز که بر اساس این احادیث در زمینه فقهی صادر شده است و می‌شود وجود دارد. و آن این است که وقتیکه يك حکم فقهی آشکارا خلاف عدالت و خلاف منطق و خلاف بدیهیات اخلاقی و انسانی است، چگونه می‌توان مدعی آن شد که این حکم از جانب خدا و پیغمبر و امام صادر شده است؟ و در جایی که هیچ ضمانتی در مورد اصالت اصل حدیث وجود ندارد، بچه دلیل حکمی که بر مبنای همین حدیث صادر شده است باید صحیح و شرعی شناخته شود؟

بسیار از این احکام و فتاوی فقهی، چنان سخیف، قهقرائی، و نامعقول و چنان آکنده از تبعیضات گوناگون در مورد مرد و زن، آزاد و بنده، مومن و غیر مومن، شیعه و سنی، کرد و فارس و عرب، عاقل و مستضعف هستند که هر کودک دبستانی می‌تواند به ابتدال آنها پی‌ببرد.

مروری ساده به فهرست طویل و عریض این احکام و فتاوی، مخصوصا به نوع جرائمی که در بسیاری از آنها مطرح است، به روشنی نشان می‌دهد که

بسیاری از این احکام برای جرائمی وضع شده‌اند که اصولاً در يك جامعه متمدن و حتی نیمه متمدن امروزی اتفاق نمی‌افتد و نمی‌تواند اتفاق بیفتد. بنابراین فقط جوابگوی شرائط زمانی و مکانی خاصند. و وقتیکه چنین باشد، دیگر نمی‌توانند احکام ابدی و ثابت الهی بشمار آیند. مثلاً وقتیکه قانون فقهی تصریح می‌کند که: "خریدن و فروختن بچه‌ای که در شکم مادر یا در پشت پدر باشد، مکروه است، مگر آنکه چیز دیگری را بضمیمه بخرند یا بفروشند" و "مکروه است خریدن یا فروختن خویشاوندان چون برادر و عمو و دایی"، چطور می‌توان اصولاً وقوع چنین مواردی را در دنیای امروز یافت، تا مسئله حرام بودن یا نبودن آنها مطرح شود؟ و چطور می‌توان احتمال داد که "کسی کنیزی را درست در وسط جماع با او، بديگری بفروشد" تا قانون الهی حکم کند که پرداخت مهریه این کنیز، قبل از جماع با کدام صاحب او بوده است و بعد از جماع با کدام صاحب او؟ یا وقتیکه فقه درباره این موضوع احمقانه فتوی می‌دهد که "اگر کسی نصف مقعد کسی را پاره کند فلانقدر متقال طلا دیه باید بدهد" اصولاً چگونه می‌توان ممکن دانست که کسی "نصف مقعد کسی دیگر را" پاره کند تا مقدار خونبهای آن مطرح باشد.

معهداً همه این احکامی که نقل شد، و صدها نظیر آنها، در کتاب حاضر از اثر فقهی معتبر "جامع عباسی" نقل شده است که عصاره کلیه کتب معتبر فقه تشیع است و توسط بزرگترین فقیه عصر صفوی، شیخ بهائی، "علامه علی الاطلاق اسلام، خاتم المحدثین و خلاصة المتقدمین و زبدة المتأخرین" به خواست شاه عباس تألیف شده است تا راهنمای محاکم شرعی قرار گیرد و همین کتاب است که بعدها از مبانی کار رسالات بعدی مراجع تقلید، از جمله تحریر الوسیله و توضیح المسائل آیت‌الله خمینی و از مستندات محاکم کنونی شرع جمهوری اسلامی در امور قضائی و دیات قرار گرفته است.

و از زمره فتاوی شرعی که آیت‌الله العظمی بر مبنای همین احکام جامع عباسی و فقهای بزرگوار قبلی در توضیح المسائل صادر کرده‌اند، این است که: "اگر انسان پیش از آنکه دختر عمه یا دخترخاله خود را بگیرد با مادرشان زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنها ازدواج نماید. ولی اگر با دختر عمه یا دخترخاله ازدواج کند و پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، عقد آنها

اشکال ندارد. و نیز اگر با پسری لواط کند مادر و خواهر و دختر آن پسر بر او حرام می‌شوند ولی اگر شك کند که به اندازه ختنه‌گاه دخول کرده است یا نه در آنصورت بر او حرام نمی‌شوند!"

چنین احکام جاهلانه یا سفیهانه، که متأسفانه جزء احکام پیغمبر اسلام "در مورد مستراح و مجامعت و غیر ذلك" اعلام می‌شود، نه در عصر حاضر در هیچ جای دنیا قابل اعتنا و اجرا است، نه اجرای آنها کمکی به استحکام اسلام می‌کند و نه اصولاً کمترین دلیلی بر اصالتشان وجود دارد.

در کتاب حاضر صفحات متعددی به نقل نمونه‌هایی از این قبیل فتاوی و احکام که دکانداران بزرگوار دین، آنها را با کمال صراحت "احکام ابدی الهی" اعلام کرده و اجرای دقیق آنها را تا هنگام ظهور امام عصر، تکلیف شرعی مومنین دانسته‌اند، اختصاص یافته است که مباحث: گناهان کبیره، جهاد، قصاص و دیات، غسل، نماز، روزه، حج، خمس و زکات، معاملات، نکاح، و نیز احکام و فتاوی مربوط به مستحبات شرعی در امور: خوراك، پوشاك، جماع، دخول بر چهارپایان، احکام دارالخلاء، سفر، ریش، ناخن، و واجبی و آروق و عطسه، و فضائل شهور و ایام را شامل می‌شود (رجوع شود به صفحات ۴۶۷ تا ۵۷۰) در صورتیکه علاقه‌مند به کسب اطلاعات شرعی بیشتر در این زمینه‌ها باشید، به اصل این کتب منجمله جامع عباسی، حلیة‌المتقین، تحریر الوسیله و توضیح المسائل مراجعه فرمائید).

انسان ساخت فیضیه

علت اصلی پریشانی‌های ما نه استعمار است، نه استثمار. اینها همه معلول استعمارند، و عامل این استعمار همیشه آخوند بوده است.
(دکتر علی شریعتی: بازگشت به خویشتن)

بر مبنای همین اصول فکری، که بررسی‌هایی کوتاه درباره هر يك از آنها صورت گرفت، مکتب فرهنگی آخوند در طول قرون موفق به ساختن نوع خاصی از انسان شده است، که قاعدتاً باید او را انسان فیضیه نامید. این انسان

مشخصاتی ویژه خود دارد که همانند آنها را نه در دیگر جوامع بشری می‌توان یافت و نه حتی در دیگر جوامع اسلامی.

البته این نوع خاص از انسان تمام جامعه ایرانی را شامل نمی‌شود. ولی متأسفانه هنوز هم که هنوز است، قسمت بزرگی از این جامعه را در برمی‌گیرد، بخصوص در هر جایی که درجه آگاهی کمتر و سیطره جهل و خرافات زیادتر است.

انسان آخوند ساخته، انسانی است که در هیچ امری از امور دنیوی و اخروی خود اجازه ندارد شخصا فکر کند و شخصا در باره امری تشخیص بدهد، زیرا او تا آخر عمرش از نظر شرعی صغیر است و تکلیفش را باید مقام اجتهاد تعیین کند، یا نمایندگان او، از حجة‌الاسلام گرفته تا ملای محل. و نه تنها در مورد تکالیف شرعی و نیمه‌شرعی خودش صغیر است، در تمام اموری هم که مستقیماً جنبه شرعی ندارد، محتاج همین کسب تکلیف است. زیرا در طول زمان همه این امور نیز، چه مسائل اتقاقی و چه مسائل روزمره در حیطه نفوذ روحانیت در آمده‌اند. اگر می‌خواهید به سفر بروید، بصلاح او است که قبلاً درباره ایام و ساعات سعد و نحس سفر، از "آقا" کسب نظر کند. اگر می‌خواهد زن بگیرد، باید از "آقا" بپرسد که قمر در عقرب نباشد. اگر چیزی می‌خرد باید از "آقا" مشورت کند که در "قران نحسین" نخریده باشد و در "قران سعیدین" خریده باشد. اگر خودش یا زنش یا فرزندش بیمار می‌شوند، باید بجای دوا و درمان بی‌حاصل بسراغ "آقا" بروید، که دعای علاج هر دردی را می‌داند، همچنین دعای دفع ارواح خبیثه را، و دعای چشم زخم را، و دعای دفع اجنه‌ای را که باعث گرفتاری مومن شده‌اند. اگر صاحب اولادی می‌شود، باید برای ریختن آب تربت در دهان طفل، برای دعا خواندن درگوش او، برای دعای دفع "آل" و حرز دفع بلا، برای نام‌گذاری او، برای تبرک او، برای نذورات مربوط به سلامت و عافیت او، برای دعای ختنه او، ملا و دعانویس مشکل‌گشایی کنند. وقتی که موقع درس خواندن بچه شد، آخوند در مقام مکتب‌دار، دروس شرعی بدو می‌آموزد (البته در صورتیکه طفل ذکور باشد)، و وقتی هم که بدنای آخرت رفت، طبعاً تمام امور مربوط به کفن و دفن و مقبره و قرأت قرآن و مجلس عزا و مجلس فاتحه و مجلس چله و دعای اموات و آمرزش گناهان و شب اول قبر

و سؤال و جواب عربی با نکیر و منکر و شفاعت روز جزا، باید از مجرای ملا و قاری و روضه‌خوان و متولی بگذرد.

برای سبک کردن بار مومن و بار آخوند، بهتر است مومن توشه آخرت خودش را در همان دوره زندگی ذخیره کند. ولی این توشه بخلاف آنچه در بدو امر تصور می‌شود، انجام کار خیر و کسب حلال و پرهیزکاری و احتراز از ریا و دروغ و تقلب نیست، کسب علوم و فنون و کمک به آموزش و پرورش و رفاه دیگران نیست، گریه بر مظلومیت حسین، نوحه شام غریبان، زنجیرزنی و قمه‌زنی، شمع روشن کردن در حرم امام یا در سقاخانه، آب تربت خوردن، دخیل بستن، چله نشستن، نذر و نیاز، صیغه شدن به سادات اولاد پیغمبر، جفت کردن کفش علمای عظام، گذاشتن تربت بر کفن اموات، رعایت دقیق واجبات و مستحبات بیت‌الخلاء، و واجبی و آروق، زیادی و کمی تعداد صلوات در دنبال هر عطسه، و تعداد لعن بر قاتلان حسین در پی هر آب خوردن، خلال نکردن با چوب انار، و نبریدن نان با کارد، خودداری از بستن یقه و کروات، خوردن انار که میوه بهشت است، و نخوردن انگور که میوه جهنم است، و... و خیلی چیزهای دیگر از همین قبیل. اینها است که ذخیره مومن برای آخرت او است.

علت این است که پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین در درجه اول به همین چیزها علاقه‌مندند: يك قطره اشك، يك حلواى اموات، قرائت يك دعای خاص در مستراح، ضامن مطمئن‌تری برای برخوردارى از شفاعت آنها در روز جزاء است تا امور خیری که مورد علاقه خاص ایشان نیست.

اگر مومن غریقی را از آب نجات بدهد کار خوبی است، اما به معصوم مربوط نیست، ولی اگر انگشتر عقیق به انگشت کند (که اولین کوهی است که به ولایت اهل‌بیت شهادت داده است)، امام متعهد است که او را از سفرش به سلامت بازگرداند، و اگر این انگشتر را بدست راست کند (بشرط آنکه به انگشت وسطای دست راست کرده باشد و آنهم قسمت پائین انگشت)، امام ضامن است که شفیع او در روز قیامت نیز باشد. اگر بادروج بخورد که سبزی اهل‌بیت است، امام ملزم است او را از انواع بلايا حفظ کند. اما اگر ترتیزك بخورد که سبزی بنی‌امیه است، امام هیچ تعهدی در حفظ او ندارد. اگر ناخنهای خود را در روز چهارشنبه بگیرد، ولی یکی را برای پنج‌شنبه بگذارد، امام در آن دنیا دست

او را می‌گیرد و یکر است به بهشت می‌برد. اما اگر آن يك ناخن را هم همان چهارشنبه بگیرد، دیگر بر امام تکلیفی در مورد او نیست. اگر نعلین زرد بپوشد، امام نه تنها خود او، بلکه تا هفت نسل بعدش را هم بیمه فقر و بیماری می‌کند. اما اگر نعلین سیاه پوشید، امام هیچ کاری برایش نمی‌کند تازه ذکرش هم ست می‌شود.

امامان، هر کدام حساسیتی خاص در مورد اموری دارند، که به شخص خودشان مربوط می‌شود، و غالباً آمرزش یا عدم آمرزش مومن نیز بستگی به شناسائی همین نقاط ضعف دارد. مثلاً امام حسین با همه بی‌نیازی که در زمان حیات خود داشته، آنقدر خواستار لعنت فرستادن مومنین به شمر ملعون است که اگر کسی آب بخورد و به شمر نفرین کند، وی ضامن است که خداوند تمام گناهان پنجاه ساله این کس را بیامرزد، بطوریکه حساب کل گناهانی که از دوران بلوغ تا اواخر عمرش کرده است، با این يك آب خوردن و لعنت فرستادن، پاک شود، باضافه قصری در بهشت نیز با تعداد زیادی حوری به وی اختصاص یابد. ولی اگر همین مومن فی‌المثل آب قنات محل را بروی زن و بچه همسایگانش ببندد، و همان بلای روز عاشورا را در فرات، برسر آن مظلومها بیاورد، این دیگر به سیدالشهداء مربوط نمی‌شود.

مومن باید سعی بلیغ کند که هیچوقت لبش بخنده باز نشود، و احوط آن است که حتی لبخند هم نزند، زیرا خنده از مسلمان قبیح است. و ای بر وقتی که این خنده به فقهه برسد، که در آن صورت مومن از سر به قعر جهنم می‌افتد و تا روز قیامت گرز آتشین می‌خورد! در عوض باید هر قدر بتواند از گریه کوتاهی نکند، ولو آنکه حال گریه کردن هم نداشته باشد. زیرا امام اجازه داده‌اند که در چنین صورتی، تنهای ادای گریه کردن را در بیاورد، در هر دو حال، چه گریه راست، و چه گریه دروغ، هر قطره اشک ضامن شفاعت او توسط امام در درگاه الهی است. از اول گفته شده است که اشک کلید بهشت است.

برای مومن مطلقاً صلاح نیست که درباره انجام یا عدم انجام کاری، "حرف پیش" بزند، چنین کاری دخالت در دستگاه خداست و شرعاً به مصلحت او نیست. تکلیف باید از راه استخاره معین شود. و برای محکم‌کاری در امر استخاره نیز بهتر است به "آقا" مراجعه شود، زیرا مومن خودش آداب استخاره

را آنطور که باید نمی‌دانند. اگر هم دعای جلوگیری از احتلام بخواهد، باز باید به ملا مراجعه کند و اگر بخواهد دچار جن‌زدگی نشود، یا قراقر شکمش برطرف شود، یا شیطان بر سفره غذایش تغوط نکند، یا بواسیر نگیرد، باز باید برای گرفتن ادعیه مجربه به آقا مراجعه کند.

خواندن قرآن، البته برای مومن بسیار خوب است، ولی ضرورتی ندارد که معنی آنرا هم درك کند، فقط باید تعداد دفعات قرائت قرآن زیاد باشد. اصلا حدیثی هم هست که پیغمبر فرموده است هر کس بخواهد معنی قرآن را پیش خود تاویل کند، نشیمنگاهش را در روز قیامت در آتش جهنم قرار می‌دهد. البته بهتر است بجای خودش، قاری بزرگوار را مامور قرائت قرآن در مقبره مرحوم ابوی کند و طبعاً از او هم انتظار فهم بیشتری را از آنچه می‌خواند، نداشته باشد. فقط "حق‌القرائه" را بموقع برساند.

عزاداری سیدالشهدا، کلید آمرزش و مفتاح بهشت است. زیرا خود امام با كمك حضرت ابوالفضل در این مورد ضامن و شفیع او در آخرت هستند. ولی این عزاداری برای آن حسین سلحشور و آشتی‌ناپذیر و جانبازی که نخستین شیعیان علی می‌شناختند، نیست. برای حسین مظلوم ذلیل و غریب و تشنه و گرسنه‌ای است که برای يك قطره آب، به قاتلین خودش التماس می‌کند و راه جلب رضایتش اشک‌ریزی بر مظلومیت او، و زنجیرزنی و "شاه حسینی" و نوحه شام غریبان است.

مصرف پول حلال مومن در راه ساختن مریضخانه یا دارالایتام یا کتابخانه، البته اشکالی ندارد. ولی راهی برای او به بهشت باز نمی‌کند. این راه فقط وقتی باز می‌شود که درآمد این پول، پس از پرداخت خمس و زکات، و وجوه بریه، و رد مظالم و سهم امام، و سایر وجوهات شرعیه، یا به خدام ابوالفضل برسد یا به متولی مسجد و امامزاده و سایر دعاگویان سیدالشهداء (بخصوص اگر سادات اولاد پیغمبر باشند)، و یا آنکه صرف نورات یا پول قضای نماز و روزه، یا حق‌القدم روضه‌خوان و زیارتنامه‌خوان، یا وجوه میت، یا سفره حضرت عباس و روضه صاحب الزمان، یا "هدیه" دعانویس شود، حتی اگر این دعا، دعای دفع هوو و قفل کردن شوهر و رفع جادو جنبل باشد. البته وجوه لازم برای محلل نیز عنداللزوم فراموش نشود.

جالب این است که گاهی اعتراض بدین امور، خیلی معصومانه از طرف خود آخوند بزرگوار صورت می‌گیرد، که مثلا می‌گوید: متوسل شدن به درخت‌های کهن، دخیل بستن به سقاخانه، شمع روشن کردن کنار اجاق، روضه خواندن پای دیگ سمنو، پختن آش امام زین‌العالدین با آن تشریفات، آجیل مشکل‌گشا، شبیه‌خوانی، آب و جارو کردن خانه برای تشریف‌فرمائی حضرت خضر، جادو جنبل، عامل بدنامی شیعه همین خرافاتی است که ساخته‌اند!" (کاشف الغطاء، آیین ما).

ولی همین علامه عالیقدر، اعلی الله مقامهم، در دنبال این فتوای خود توضیح نمی‌دهد که این خرافات را چه کسانی ساخته‌اند، و اگر کسانی غیر از آخوند آنها را به نامی جز بنام مذهب و امام می‌ساختند، چطور مومنین آنها را قبول می‌کردند؟

درجه عبودیتی که در فرهنگ ریا برای مومن شیعه در نظر گرفته شده است، در هیچ ایدئولوژی دیگر جهان نظیر ندارد. حتی در منطق بردگی نیز احتمالا این اندازه عبودیت نمی‌توان یافت. در مکتب دکانداران دین، مرجع اجتهاد، وکیل بی‌چون و چرای خداوند و پیغمبر و قرآن و ائمه معصوم و نایب تام‌الاختیار امام زمان در روی زمین است. و اگر حکومت این جهانی نیز در اختیار همین مرجع قرار گیرد، آنوقت فقیه والی نه تنها نایب بر حق امام عصر می‌شود، بلکه "نایب خدا، امام پیامبرگونه، ابراهیم و موسی و عیسیای زمان". و احتمالا امام سیزدهم شیعیان "اثنی عشری" نیز می‌شود. و القابی از قبیل "والی بر همه روی زمین، عامل انقلاب عدل محمدی، علی تازه، حسین تازه، - و بطور محرمانه- پیغمبر تازه" نیز بدو تعلق می‌گیرد، و به مومنین اعلام می‌شود که "مقر این امام کعبه است، قدس است، لاهوت است!".

خصیصه دیگر مکتب دکانداران دین، دشمنی آشتی‌ناپذیر این مکتب با هر گونه نوآوری است. فرهنگ آخوند، علی الاصول، فرهنگ رکود و جمود است. و این مورد، تمام آخوندها را در تمام مذاهب شامل می‌شود. هر معیاری، هر ضابطه‌ای، بهمان صورت که هست، باید باقی بماند. زیرا هر يك از این ضوابط از لحاظ تأمین مصالح مکتبداران، آزمایش خود را در طول زمان داده‌اند. و هر بدعتی که بمنظور تعدیلی در یکی از آنها صورت گیرد، خدا ناکرده بدعتی برای

دستکاری در همه آنها می‌شود. بر این اساس است که در طول قرون، فرهنگ آخوند کوشیده است تا با حربه تکفیر و تعزیر هر صدائی را در راه نوآوری خاموش کند، و هر تلاشی را در راه تحول متوقف سازد.

خصیصه دیگری از این مکتب، حقیربینی و ذلت‌طلبی آن است. در منطق این مکتبداران، مومن هرچه ذلیل‌تر، افسرده‌تر، گرفتارتر و از بابت این دنیا و آن دنیای خود نگران‌تر باشد، مومن‌تر است، و نازنین‌تر است. در این مَمَر، از یکسو بدو توصیه می‌شود که انواع محرومیتهای و بدبختیهای دنیا را با توکل و تسلیم تحمل کند، زیرا اصلاً خود دنیا ارزشی ندارد، و اصل برای مومن خانه‌ای است که باید در آخرت با وساطت شفیعان برای خود دست و پا کند. از سوی دیگر بدو اطمینان داده می‌شود که خدا جزای ملاحظین را اگر در این دنیا ندهد در روز حساب خواهد داد، و عجله کار مومن نیست. نمونه گویائی از طرز فکر مومنان مغزشوئی شده مکتب آخوند، یعنی از "انسان نمونه" دکانداران دین، شرحی است که اخیراً در مقدمه یکی از کتابهای بحث و تحقیق مکتب فیضیه در قم انتشار یافته است. من عین این شرح را در موقع خواندن آن یادداشت کرده‌ام، ولی عنوان کتاب و نام نویسنده را نمی‌دانم، بدین جهت فقط می‌توانم این متن را بدون ذکر مشخصاتی اضافه بر آن چه که گفته شد، برایتان نقل کنم:

"پروردگار! در عظمت تو همین بس که مخلوقات خود را یکسان نیافریدی، بلکه از جمیع جهات، اختلاف و تباین را همزاد و همسال با آنها قرار دادی. شیرینی را سزاوار قند و شکر و نوازهای نغز و آوازهای دلنشین را مناسب با بلبلان دلبر قرار دادی. اگر توانائی به شیران دادی، سزاوار همان بود و اگر ناتوانی را قرین موران فرمودی، زبینه همین بود."

"پروردگار! چه بزرگی که بنی‌آدم را نیز از این قانون استثناء نفرمودی. به یکی گوهر خرد ارزانی داشتی و دیگری را از نیروی کیاست و تدبیر بی‌بهره نمودی. به یکی ثروت فراوان دادی و دیگری را فقیر و دست به گریبان نمودی. یکی را قوی و توانا و دیگری را ضعیف و ناتوان. یکی را سعید و فرخنده و دیگری را دربدر و خونین‌جگر فرمودی، برای آنکه لابد مصلحت آنان چنین بود! بار خدایا! چه بزرگی که این همه اختلاف را ایجاد کردی تا بدینوسیله همه

آزمایش شوند و زشت از زیبا، و دادگر از ستمگر، و سعید از شقی، و یاغی از مطیع، شناخته گردند. آمین یا رب العالمین!"

دکانداران دین در دیدگاه فرهنگ ایران

چنین بود اصول فرهنگ ریا که در طول قرون بدست دکانداران دین، بنام خدا ولی در کارگاه خدافروشی ساخته و پرداخته شد.

در این بازار سالوس، چنانکه قبلاً گفته شد، صاحبان زور و زر، در شرائط مختلف زمانی و مکانی، با سودگران دین در کار بهره‌کشی از جماعت مومنان دست همکاری دادند. آنجا که مصالح مکتبداران ریا مطرح بود، "استبداد" چوبه دار و ساطور میر غضب و شلاق محتسب را در اختیار روحانیت مبارز گذاشت و آنجا که مصالح صاحبان قدرت ایجاب می‌کرد، "استحمار" به صدور احکام و فتاوی مناسب شرعی پرداخت، و در هر دو حال "استثمار" یعنی بازار پربرکت پشتوانه مالی آنان باقی ماند.

ولی در خارج از این نیروهای مؤتلف زور و زر و تزویر، نیروی سرکشی و تسلیم‌ناپذیری نیز وجود داشت، که در هیچ شرائط زمانی و مکانی، یا هیچ وسوسه سود و زبانی، و تحت تاثیر هیچ تهدید و تطمعی، سر در بارگاه ریا فرود نیاورد. و آن فرهنگ ایران بود. فرهنگی که نمایندگان اصیل آن، مثل هر جای دیگر و مثل هر دوران دیگر، اندیشمندان، آادفکران، نویسندگان، سخنوران، هنرمندان، عارفان، حکما، و سایر خدمتگزاران ذوق و معنی بودند. اینان در مکتب آزادگی، این افتخار را برای فرهنگ ایران محفوظ داشتند، که هرگز آن فرهنگ حماقتی را که بدانان تحمیل می‌شد، نپذیرفتند. و علیرغم همه آزارهایی که در این راه دیدند، هرگز از افشای ماهیت راستین این خادمان دروغ‌پرداز باز نایستادند. و از این راه، ادبیات هزار ساله پارسی را بصورت ادعانامه گویای فرهنگ ایران علیه دکانداران دین درآوردند.

کتابی که توسط خود من از برگزیده اشعار یکصد و پنجاه سخنسرای نامی ادب پارسی، از فردوسی تا بهار، و بیش از پنجاه سخنسرای زنده ایران تدوین شده است، و همزمان با این کتاب منتشر می‌شود، تا آنجا که در گنجایش

يك مجموعه پانصد صفحه‌ای است، روشنگر این واقعیت پرشکوه تاریخ فرهنگ ایران است.

البته در کتاب حاضر، نه جای آن است و نه مناسب با نوع مطالب کتاب که قسمتهای مهمی از اشعار آن مجموعه نقل شود، ولی با توجه به اینکه همین تازگی‌ها، یکی از مغزهای متفکر جمهوری اسلامی^۱ بعنوان يك واقعیت مسلم تذکر داده‌اند که "این حرف صحیحی است که همیشه ادبیات آئینه افکار مردم بوده است"، مقتضی می‌دانم که بعنوان "آئینه افکار مردم ایران" در طول ده قرن گذشته، نمونه‌های انگشت‌شماری از این گفته‌ها را برایتان نقل کنم. البته بسیار متشکر خواهم شد که اگر حتی يك شعر در جهت عکس اینها، یعنی در ستایش مکتب دکانداری دین در ادبیات پارسی یافتید، آنرا برای تکمیل پرونده این اشعار برابم بفرستید.

گر گاو گشت امت اسلام، لاجرم

گرگ و پانگ و شیر، خداوند منبرند

گرگ و پانگ، گرسنه مرغ و بره‌اند

وینان ضیاع و مال یتیمان همی خوردند^۲

(کسائی، قرن چهارم)

ای امت بدبخت، بدین زرق فروشان

جز از خری و جهل، چنین بنده چرانیید؟

خواهم که بدانم که مر این بی‌خردان را

طاعت زچه معنی و ز بهر چه بنمائیید؟

(ناصر خسرو، قرن پنجم)

سر باغ و دل زمین دارند کی غم عقل و شور و دین دارند؟

همه در علم، سامری‌وارند از برون موسی، از درون مارند!

دل سیاهان و تیره هوشانند جاه جویان و دین فروشانند

(سنائی قرن ششم)

۱- حجة‌السلام هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی، در خطبه "دشمن‌شکن" نماز جمعه، تهران ۴ محرم ۱۴۰۳

۲- درست هزار سال بعد از کسائی، ملك‌الشعرا بهاردر قصیده‌ای با همان وزن و قافیه می‌گوید: دین نیست اینکه بینی در دست این گروه کاین مفسده است و این دنیان مفسدترند! وین رسم پاك نیست که دارند این کسان این بدعت است و این سفها بدعت آوردند!

هر يك ريش و پشمی آورده به اجازت ز کارگاه ازل
 آدم آدم همی زنند و یکی نه به فعل آدمی و نه به عمل!
 و سلامت کنند، بردوزند کیسه‌ای بر خدای عز وجل!
 (انوری قرن ششم)

ز دعوی هیچ نگشاید اگر مرید اندر دین
 چنان کاند درون هستی و در بازار بنمائید!
 به زیر خرّقه تزویر ز نارمغان تا کی؟

ز زیر خرّقه گر مرید آن ز نار بنمائید
 (عطار قرن هفتم)

لاف شیخی در جهان انداخته خویشتن را بایزیدی ساخته
 نکته گیرد در سخن بر بایزید شرم دارد از درون او یزید!
 چون حقیقت پیش او فرج و گلو است کم بیان کن نزد او اسرار دوست
 (مولوی، قرن هفتم)

نه پرهیزگار و نه دانشورند همین بس که دنیا به دین می‌خورند!
 سوی مسجد آرند دکان شید که در خانه کمتر توان یافت صید
 بنزدیک من شبرو راهزن به از فاسق پارسا پیرهن
 چه ز نار مغ در میانست چه دلّ که در پوشی از بهر پندار خلق
 (سعدی قرن هفتم)

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش، ولی
 دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

و:
 آتش زرق و ریا خرمن دین خواهد سوخت
 حافظ این خرّقه پشمینه بیانداز و برو!

و:
 خدا ز آن خرّقه بیزار است صد بار

که صد بت باشدش در آستین
 (حافظ قرن هشتم)

الخدای: خوان یغما - الامام: نماز فروش - الزهد: پرده ریا - الشیخ: ابلیس
 - التلبیس: آنچه شیخ در باب آخرت گوید - المرید و السالوس: نواب شیخ -
 الواعظ: آنکه بگوید و نکند - الخطیب: خر بی‌شاخ و دم - التعود بالله: طلبه

مدرسه نشین - الزیاره: بهانه‌گاه فسق - الفاتحه: آلت گدائی - القسم: خوراک
دروغگویان - القسم الموکد: دروغ مکرر - الحاجی: آنکه سوگند دروغ به کعبه
خورد.

(عبید زاکانی، قرن هشتم)

لاف جمعیت دل میزنی ای شیخ، ولی
پای تا فرق سر همه وسوسه و وسواسی!
جمع آری نجسی چند به جادوی فریب؟
بخدا بهتر ازین کار بُود کناسی!
(جامی، قرن نهم)

دربن هر مو یزید خفته‌ای داری و باز
آه حسرت میکشی بر ماجرای کربلا!
داده‌ای خود را به شیطان، او ترا نعم‌الوکیل
باز می‌گوئی ز بیشرمی توکل بر خدا!

و:

گرچه خود بود زن حرص و طمع، فتوی داد
مفتی شرع: که يك زن به دو شوهر ندهند!

و:

ریش بقدر عصا گذار، که امروز
کوتهی ریش، هتک حرمت دین است
(کلیم کاشانی، قرن دهم)

تا سرانجام چه از پرده درآید، کامروز
دور پرواری عمامه و قطر شکم است!

و:

کار با عمامه و قطر شکم افتاده است!
خم درین مجلس بزرگیها به افلاطون کند!

و:

رندی است که اسباب وی آسان ندهد دست
سرمایه تزویر، عصائی و ردائی است!
(صائب تبریزی، قرن دهم)

قومی همه شبخیز، ولی از پی تزویر
قومی همه دیندار، ولی از پی دینار!
صد مکر فروبسته به هر بخیه خرقه

صد حيله فرو بسته به هر گوشه دستار

(کامل جهرمی، قرن یازدهم)

من شیخ دمن پاك را، آگاهم از حال درون

هاتف تو از وی بهتری، با صد هزار آلودگی!

(هاتف، قرن دوازدهم)

سرّ سالوس و ریا پرسیدن از یغما چه سود؟

واعظ از وی خوبتر می‌داند این افسانه را!

(یغما، قرن سیزدهم)

حاجی که زمکه و منا برگشته ماری است که رفته، ازدها برگشته!

زنهار فریب دم او را مخورید کاین خانه خراب از خدا برگشته!

(خائف شیرازی، قرن سیزدهم)

و بخصوص در قرن چهاردهم، قرن کمال رونق مکتب دکانداران دین و قرن کمال انحطاط ایران، در شرائطی که غالباً مشابهتی شگفت‌انگیز با ایران امروز دارد، بانگ اعتراض پرچمداران فرهنگ ایران به اوج خود می‌رسد صدای ایرج بگوش می‌رسد که:

از آن گروه چه خواهی، که از هزار نفر

اقل دویست نفر روضه‌خوان خر دارد

دویست دیگر جن‌گیر و مرشد و رمال

دویست واعظ از روضه‌خوان بتر دارد!

و صدای عارف که:

کار عمامه درین ملک، کله برداری است!

نیست آسوده کس، از شیخ مکلا نشود

نیست او مرد ره آخرت، اینها حرف است

پس چه خواهی بشود گر زن دنیا نشود؟

و هشدار فرخی یزدی که:

القاصه بنام حفظ اسلام ز کفر

یک دسته ز روی سادگی رنگ شدند!

و نیشخند عشقی که:

مکن مداخله در کار مملکت ای شیخ

که این مباحثه غسل بی نمازی نیست!

و پیام با شکوه پروین اعتصامی که:

زنگار هاست در دل آلودگان دهر
 هر پاك جامه را نتوان گفت پارسا است!
 و فسوس شهریار که:
 عمامه افسر سلطان، فضل و تقوی بود
 چه شد که دستخوش هر گدای بی‌سر و پاست؟
 قسم به آل عبا می‌خوری، چه کار کنم؟
 دم خروس تو آخر عیان ز زیر قیاست!
 و خروش عصیانه ادیب طوسی که:
 مسجد اگر بنام خدا شد دکان شیخ
 ویرانه‌اش کنید، که دار العباده نیست!
 و بخصوص "وقایع نگاری" عبرت‌انگیز دو سخنسرای نامی قرن، ادیب
 الممالک فراهانی و ملك الشعراى بهار که نقل قسمتهای زیادتری از دو قصیده
 آنها را بعنوان نمونه ایجاب می‌کند:
 بهتر از هر کار، ملائی است کاندرا این بلد
 کرده ملا در شبانی کار گرگان در گله
 می‌دانم زاده شمر است یا نسل یزید؟
 می‌دانم تخمه کعب است یا از باهله؟
 چند روزی مانده است اندر نجف یا کربلا
 چند سطری خوانده است از صرف میر و امثله
 از ملك والاتر است اکنون به تقوی و ورع!
 از فلك بالاتر است اکنون به قدر و منزله!
 "آیت‌الله" معنی آن ذات پاك آمد، هلا!
 "حجة الاسلام" نامش ز آسمان آمد هله!
 "حل لاینحل" عمامه، "حجت قاطع" چماق
 اینش روشن تبصره، آنش هویدا تکمله!
 عیب دارالشروع را تشریح نتوانم از آنک
 شرع ضایع می‌شود برمی‌خورد بر سلسله!
 اینکه گویم که از بس خارج از ره می‌روند
 در جهنم هم نشاید رفت با این قافله
 (ادیب الممالک)
 خادم شمر کنونی گشته، و آنکه ناله‌ها

با دو صد لعنت ز دست شمر ملعون می‌کنند
 بر یزید می‌گویند هر دم صد مجیز
 بس شماتت بر یزید مرده دون می‌کنند!
 حق گواه است از محمد زنده گردد و رعلی
 هر دو را تسلیم نواب همایون می‌کنند!
 آید از دروازه شمران اگر روزی حسین
 شامش از دروازه دولاب بیرون می‌کنند!
 حضرت عباس اگر آید پی یک جرعه آب
 مشک او را در دم دروازه وارون می‌کنند
 گر علی اصغر بیاید بر در دکانشان
 در دو پول آن طفل را یک پول مغبون می‌کنند!
 گر علی اکبر بخواهد یاری از این کوفیان
 روز پنهان گشته، شب بر وی شبیخون می‌کنند
 و یزید مقتدر پا بر سر ایشان نهد
 خاک پایش را به آب دیده معجون می‌کنند!
 خود اسیرانند در بند جفای ظالمان
 بر اسیران عرب، این نوحه‌ها چون می‌کنند؟

* * *

از عوام است هر آنها که رود بر اسلام
 کار اسلام ز غوغای عوام است تمام
 ز آنچه پیغمبر گفته است و درو نیست شک
 وحی منزل شمرند آنچه شنیدند ز امام!
 در نبوت بگرفتند ره نوح نبوی
 در خدائی بنمودند به گوساله سلام
 به هوای نفسی، جمله نمایند قعود
 به طنین مگسی، جمله نمایند قیام
 عاقل از بسمله خواند، به هوایش نچمند

غول اگر قصه کند، گرد شوند از در و بام!
سنت و شرع و کتاب نبوی مانده ز کار
جهل بنشسته به سلطانی این خیل لئام
پیش جُهَّال ز دانش مسرائید سخن
که حرام است حرام است حرام است حرام!
ملك الشعراء بهار

